

جنبش علیه بیکاری را به راه اندازیم!

با اینکه آمار دقیقی از جمعیت کارگرانی که روزانه در اثر تشدید بحران سرمایه‌داری و تداوم بحران کرونا کار خود را از دست می‌دهند در دست نیست، اما مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی رژیم شمار شاغلانی که متاثر از شیوع کرونا بیکار شده یا می‌شوند را بین ۲ میلیون ۸۷۰ تا ۶ میلیون و ۴۳۱ هزار نفر تخمین زده است. به این خیل عظیم بیکاران باید بیکاران فصلی، دستفروشان و کولبران و زنان خانه دار به عنوان بخش مهمی از جمعیت بیکاران را هم اضافه کرد.

این آمار نشان می‌دهد که روند غیر قابل کنترل ورشکستگی و تعطیلی کارخانه‌ها و مراکز تولیدی و خدماتی و گسترش بیکارسازی‌ها معضل بیکاری را به یک فاجعه اجتماعی تبدیل کرده است. کارگران ایران همزمان زیر فشار پیامدهای بحران سرمایه‌داری ایران و تداوم تحریم‌های اقتصادی، بحران و نامنی ناشی از شیوع ویروس مرگبار کرونا و حاکمیت یک رژیم سرمایه‌داری مستبد مذهبی که حقوق اولیه کارگران را به رسمیت نمی‌شناسد قرار گرفته‌اند.

بیکاری در ایران برای اکثریت کارگرانی که کار خود را از دست می‌دهند و از بیمه بیکاری و بیمه‌های درمانی و اجتماعی محروم هستند به معنای سوق دادن خانواده‌هایشان به زندگی کردن در زیر خط فقر مطلق و تحمیل مرگ تدریجی است. معضلی که اختلالات روانی، افسردگی، عدم اعتماد بنفس، احساس بی‌هویتی و از خود بیگانگی از دیگر پیامدهای آن است. بیکاری به معنای از بین بردن امنیت شغلی و ایجاد تفرقه در میان کارگران است. این تراژدی غم‌انگیز به اینجا تمام نمی‌شود، تلاشی شدن خانواده‌های کارگری، خارج شدن فرزندان از چرخه تحصیل ←



صندوق‌های همبستگی کارگری را ایجاد کنیم!

حربه‌ی سرکوب در شرایط متفاوت و نتایج متفاوت!



ویروس تاجدار و حاکمیت مرگ در ایران!



در آینده‌ی کودکان کار، آینده‌ای تیره و مهیب برای جامعه!



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هئیت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.



های پوچ و بی اساس دولت؛ و نه دخیل بستن به شکوفائی و رشد اقتصادی در آینده ای نامعلوم، بویژه در کشوری که بحران بیکاری همانند تازیانه بر پیکر جامعه کارگری فرود می آید، راه حل نیست و هیچ دردی را درمان نمی کند.

کار و امنیت شغلی، یا بیمه بیکاری مکفی خواست و حق بی چون چرای تمام کارگران شاغل و بیکار و جوانان متقاضی کار است. این حق اما با یک مبارزه متشکل و سازمانیافته و صد البته تنها با برپائی جنبشی علیه بیکاری متحقق خواهد شد. جنبشی که شرایط عینی آن آماده است و نیروی بالقوه و حی و حاضر آن نه تنها خیل میلیونی کارگران بیکار بلکه میلیون ها کارگر شاغل و خانواده های کارگری را نیز در بر می گیرد که هیولای بیکاری امنیت شغلی را از آنان سلب کرده است. جنبشی که به دلیل تداوم بحران اقتصادی، شیوع ویروس مرگبار کرونا و گسترش بیکارسازی ها، وجود خواست های مشترک می تواند سریعاً توده گیر، قدرتمند شود و دولت را به چالش بکشد.

اما پیشبرد این مبارزات و ارتقاء آنها تا سطح یک جنبش توده ای، نیاز به همبستگی فعالین، شبکه ها و محافل آگاه موجود در جنبش کارگری ایران دارد. خیل عظیم بیکاران و آگاهی بر خطرات آسیب های دردناک اجتماعی که در کمین بیکاران و خانواده هایشان نشسته است، پتانسیل و ظرفیت های بالای اعتراضی، بخصوص در میان قشر تحصیل کرده بیکاران، که همه آرزوهای خود را بر باد رفته می بینند، به وجود آورده است. شکل گیری آگاهانه و قدم به قدم اعتراض علیه بیکاری و تلاش پیگیرانه برای به راه انداختن جنبش ارتش بیکاران با خواست و شعار یا کار، یا بیمه بیکاری در عین حال زمینه ساز برپائی تشکل های توده ای و ادامه کار کارگران خواهد بود.



➔ و افزایش هر روزه تعداد کودکان کار و خیابان و کارتون خواب، رو آوری به اعتبار و تن فروشی از سرناچاری و گاه خودکشی و دیگر آسیب های اجتماعی ادامه منطقی این روند است و قربانیانش را از میان زنان و مردان، جوانان و نوجوانان و کودکان جامعه می گیرد.

نباید فراموش کرد که بیش از ۸۰ درصد از کارگران ایران دارای قراردادهای موقت کار، سفید امضاء و یا از طریق شرکت های خدمات نیروی انسانی و پیمانکاری وارد بازار کار می شوند. این بدان معناست که این بخش وسیع از کارگران حتی مشمول دریافت مقرری ناچیزی برای مدت محدود از دوره بیکاری هم نیستند. بنابراین در اولین روز بیکاری، اقتصاد و درآمد خانواده به اعماق فقر سقوط می کند و مصیبت ها آغاز می شود. تحت چنین شرایطی مبارزه علیه این فاجعه اجتماعی و این پدیده شوم و ویرانگر، و یافتن راه حلی برای مقابله با بیکاری به یکی از معضلات فعالین جنبش کارگری در جامعه ایران تبدیل شده است. اعتراضات پراکنده و مبارزه علیه بیکاری در حالی صورت می گیرد که دولت روحانی، وزارت کار و تعاون و دیگر نهادهای حکومتی نه تنها استراتژی و سیاست اشتغال زایی ندارند، بلکه خود عامل بیکارسازی کارگران و گسترش بی سابقه پدیده بیکاری هستند. بنا به پیش بینی های صندوق بین المللی پول نرخ رشد اقتصادی ایران در سال ۱۳۹۹ منفی پنج درصد خواهد بود. با این وصف ما هر روزه شاهد تعطیلی شمار بیشتری از کارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی بحران زده و اخراج دسته جمعی کارگران به بهانه ورشکستگی هستیم. در شرایطی که هیچ چشم اندازی برای توسعه اقتصادی و بهبود وضعیت کار و معیشت کارگران و افشار تهیدست جامعه وجود ندارد و در موقعیتی که تلاش های دولت روحانی برای برون رفت از بحران، متکی بر تداوم بیکارسازی ها و زدن از سفره خالی کارگران و اندک بیمه های اجتماعی است؛ بار و مسئولیت مبارزه علیه بیکاری بر دوش خود کارگران و فعالین جنبش کارگری قرار می گیرد. در این شرایط نه مراجعه فردی به مراکز کاریابی و مراکز استانی وزارت تعاون، نه ایستادن در صف سازمان تامین اجتماعی، نه گوش فرادادن به وعده

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
دلال کومه له (تکس)

takesh.komalah@gmail.com

کومه له

www.komalah.org



حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های

حزب کمونیست ایران

و کومه له

دیدن کنید!

هلمت احمدیان

حربه‌ی سرکوب در شرایط متفاوت و نتایج متفاوت!

همه نیروهای سیاسی بودند که بیانگر مطالبات طبقه کارگر و تهی‌دستان و زحمتکشان بودند. ابزار سرکوب از آن همان آغاز سازمان داده شده و نیروهایش به سرعت آموزش دیدند، از نظر امنیتی و اطلاعاتی ساواک و اروپای غربی به ویژه انگلستان و آلمان و نیز تجربه‌ها و آموزش‌ها و تکنیک‌های اطلاعاتی و امنیتی روسیه و تجهیز نیروها در کمیته‌ها و سپاه با سلاح‌های سبک و سنگین روسی شدند.

ماشین سرکوب از بهمن ۵۷ تا ۱۳۶۰

حکومت اسلامی برای تثبیت خود، از همان فردای قیام با نیروی مجهز به سرکوب زنان پرداخت. رژیم در ماه‌های اول بعد از انقلاب، رسالت ضدانقلابی و ضد انسانی خود را قدم به قدم در ابعادی گسترده و عظیم، برنامه ریزی و پیش برد. اولین حمله اش به نیمی از جامعه، یعنی زنان به اعتبار جنسیت و به بهانه "پوشش اسلامی" برای اسارت بود. رژیم در واقع با این اقدام تلاش کرد از این رهگذر، آزادی همراه با انقلاب را از زنان بازستاند. سیاست سرکوب زنان در این ۴۲ سال یک روز توقف نداشته است. زیرا که ستم بر زنان رکن اصلی ایدئولوژیک و اصول حکومتی است که زنان را به عنوان یک کالای مولد و نه بیشتر به فرمان آیه‌های مقدس در اسارت و مالکیت گرفته است. از این روی آزادی و به رسمیت شناسی حقوق انسانی زن به طور کلی و زنان کارگر و کارگران زن، یعنی انکار و زیرپا گذاردن اصول و رکن اصلی مقدس‌ترین آیات و ایدئولوژی خود.

گام دیگر، بستن دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های عالی بود تا دانشجویان و استادان و کارمندان دگر اندیش و چپ و رادیکال را از هرگونه حق آموزش و حضور در مراکز آموزشی که همواره مکان‌هایی برای آگاهگری در جامعه بوده است محروم سازند و با بیرون راندن آنها، و جایگزین کردن نیروهای وابسته به خود بین دانشگاه و حوزه‌های روحانیت، به کمک کسانی که امروزه به عنوان کارشناس و مشاور در خدمت سیاست‌ها سرمایه‌داری جهانی کارگزار هستند، «تحکیم وحدت» به وجود آورند، تا به کمک "سروش" ها، "دباغ" ها و "محسن سازگار" ها، و عناصری همانند "علی افشاری" و

سیاست و کاربرد خشونت‌ی که سراسر ایران را به گورستان تبدیل کرد، بهانه ای لازم نبود. رژیم خود، بهانه نیز می‌آفرید، مروری بر این کاربرد سیاست عاشورایی و جنگ‌های صدر اسلامی، داعشیسم حکومت اسلامی در ایران، تنها تشکیل دولت عراق و سوریه نبود که به وسیله «ابوبکر بغدادی» سه سال بعد از خمینی الگو گرفت. صدور انقلاب اسلامی و توسعه‌ی سیاست کشتار و سرکوب و ترور، برای رهبران حکومت اسلامی حتی سیاست منطقه‌ای نبود، بلکه فرمانطقه‌ای بود. روی آوری به جنگ ۸ ساله و هزینه گذاری روی تولید بمب‌های هسته‌ای و موشک‌های دوربردش که از سیاست روسیه اتمی و چین و کره شمالی به ویژه پشتیبانی می‌گرفت، جنبه‌های دیگر این سیاست رژیم بودند.

به سال ۱۳۵۷ باز می‌گردیم، به سالی که این رژیم باید و وظیفه داشت مناسبات طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار را حفظ کند. نگرهبانی این سیستم استبدادی، بدون استبداد مطلق حکومتی غیر ممکن نبود. این حاکمیت باید در مدار کشورهای مرکزی و قدرت سرمایه، منافع و حاکمیت سرمایه‌داری جهانی را پاسداری می‌کرد. این حکومت از دل یک قیام سراسری و توده‌ای و پوپولیستی برآمده بود و باید بر همان پوپولیسم یعنی عقب‌مانده ترین و توهین‌آمیزترین عوام‌فریبی تکیه می‌کرد. بنابراین دروغ و فریب و سرکوب نظامی، تنها راه‌کار این سیاست بود. اختراع دشمن فرضی، شعار چنین سیاستی بود تا ماشین سرکوب با دشمن اصلی را به حرکت در آورد. مشروعیت این نظام، اختراع همان دشمن فرضی و مرگ بر آمریکا و اسرائیل بود. دشمنان اصلی، در مرکز همه کارگران و تهی‌دستان، توده‌های مردم، خلق‌های زیر ستم چندگانه و زنان بودند. از همین روی، نیروهایی که باید سرکوب می‌شدند، علاوه بر رقبای سیاسی و اقتصادی، بیش و پیش از

گفته می‌شود که "رژیم جمهوری اسلامی به جز حربه‌ی سرکوب، زبان دیگری نمی‌شناسد". بیان این واقعیت محور اصلی، کارکرد و کارنامه این رژیم بوده است؛ اما سیر سرکوبگری بنا به ضرورت‌ها و کارکردها، در طول این ۴۲ ساله، روند یک نواختی طی نکرده است! به بیان دیگر، خشونت و سرکوب که همواره ابزار حاکمیت بوده است، در شرایطی نقش اساسی در ماندگاری حکومت ایفا کرده و برای مدتی جواب گرفته است. اما پرسش این است که آیا رفته رفته و به ویژه در شرایط کنونی همان جواب را می‌گیرد؟ بررسی این پرسش هدف این نوشتار است.

حکومت اسلامی، در همه تاریخ عمر ننگین خود به اشکال مختلف و با وحشیانه‌ترین شکل و شیوه هر صدای معترضی را با سرکوب، کشتار و جنایت پاسخ داده است، اما اشکال و شرایط اجرای این سیاست برای رژیم یکسان نبوده است. سرکوبگری را تنها از بعد "توحش" سران رژیم نمی‌توان توضیح داد، بلکه به‌کارگیری این حربه، مبتنی بر اهداف و سیاست‌های روشن و آگاهانه یک رژیم سرمایه‌داری-مذهبی در هر دوره بوده است و بر اساس همین "عقلانیت" است که این رژیم فاسد تا کنون توانسته خود را سرپا نگه دارد.

در این امر تردیدی نیست که رژیم اسلامی از همان روز به چنگ گرفتن قدرت سیاسی مناسبات سرمایه‌داری در ایران، پایه‌های اصلی حکومت خود را بر دو محور ایدئولوژیک (که ما اسلام سیاسی اش می‌خوانیم) و خشونت خونبار قرار داد. پایه‌ی ایدئولوژیک حکومت اسلامی بر خشونت و کشتار و قتل و نسل‌کشی ریشه داشته و از همین روی ستون سرکوب را مشروعیت می‌بخشید. "خمینیسم" با شعار «الفتح من العرب» و «همه جا کربلا» و همه روزها عاشورا، سیاست حکومت خود را بیان کرد. با توجه به تاریخچه و روایت حکومتیان از عاشورا و کربلا، به هدف برقراری و تثبیت حاکمیت، جز جنگ و خونریزی و آشوب و کشتار و آتش زدن و انتقام و اسارت و ... نبوده است. این الگو را خمینی و جانشینان وی به کار گرفتند. برای آنان باید همه‌ی روزها عاشورا می‌بود و ایران و منطقه را همانند کربلا، تبدیل به میدان جنگ ۱۴۰۰ سال پیش و به راه انداختن جوی خون بود. برای کاربرد چنین





دهه ۷۰

ترورها و قتل‌های دولتی، به ویژه سال‌های ۷۵ تا ۷۸ قتل‌های زنجیره‌ای - سیاسی، سیاست این دهه بود. این سیاست با این تحلیل از سوی نیروهای امنیتی و شورای امنیت ملی رژیم در دستور کار قرار گرفت که دیگر نیروی سازمان‌یافته‌ی سیاسی در ایران باقی‌مانده است و از نیروهای فعال وابسته به این سازمان‌ها نیز دیگر نشانی نیست. اما هنوز دگراندیشان و افراد و چهره‌های به ویژه فعال و یا در پیوند با فعالیت‌های سیاسی، ادبی و فرهنگی مانند مختاری و پوینده در کانون نویسندگان، در عرصه‌های ادبیات و شعر و هنر می‌توانند در شرایطی به شخصیت‌ها و چهره‌های سازمانگر خیزش‌های و نارضایتی‌های آینده تبدیل شوند. تحلیل عناصری مانند "علی ربیعی" یا بازجو "عباد" این بود که وجود و ایجاد شکاف هر لحظه عمیق‌تر بین حکومت و توده‌ها مردم، صدای «آزیر» را به صدا در آورده است. در مقاله "صدای آزیر" علی ربیعی، ضرورت اصلاح طلبی و دوم خرداد نیز به چشم می‌خورد. علی ربیعی که در کنار "علیرضا محبوب"ها تخصص‌اش سرکوب کارگران و جنبش شورایی بود به گفته خود جلال‌الدین رژیم، هیولایی است که تیم سردمداران وزارت اطلاعات مانند "علی فلاحیان" وزیر اطلاعات رفسنجانی و اکنون مشاور امنیتی بیت رهبری و "روح‌الله حسینیان" و "سعید امامی" (هر دو اکنون به گور سپرده شده) را تکمیل می‌کرد.

در مورد این شکنجه‌گر که سال‌های وزارت کار را و بیش از بیست سال در کنار دولت رفسنجانی و هم‌قطار با "حسن روحانی"، دبیر شورای امنیت ملی را به عهده داشت و اکنون سخنگوی دولت "حسن روحانی" است، اعتراف "روح‌الله حسینیان" که

با چهار دوره فعالیت در "شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر" و سه دوره دبیری آن و ۵ دوره عضویت در "شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت" و سه دوره مسئولیت واحد سیاسی آن و اکنون مشاور سیاسی سیاست خارجه آمریکا پرورش یابد.

گام همراه این هجوم، اشغال خانه کارگر و حمله به شوراهای کارگری برخاسته از شرایط انقلابی بود. اقدامات این دوره (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰) در کلی‌ترین حالت خود به هدف سرکوب انقلاب و به عقب راندن توده‌های به پا خاسته‌ای بود که «نان، کار، آزادی و برابری» در همه عرصه‌ها را می‌خواستند.

در ادامه رژیم با هجوم نظامی و به راه انداختن ماشین سرکوب در خرمشهر در جنوب، و انزلی و ترکمن صحرا را در شمال و کردستان در غرب در سال ۵۷ و ۵۸ با توپ و توپخانه و خمپاره و فانتوم با ارتش باقی‌مانده از شاه و سپاه سرکوب به خون کشانید. برپایی میدان‌های تیرباران و دادگاه‌های صحرایی یک دقیقه‌ای خلخال حاکم شرع و نماینده خمینی برای کشتار که حزب توده او را «کاندیدای خود برای مجلس در هر نقطه‌ی ایران» در تراکت‌های تبلیغاتی آورده بود، نمایشگر این برهه است.

دهه ۶۰

سرکوب و درهم شکستن نیروهای سیاسی سوسیالیستی و جنبش کارگری و نیز رقباتی مسلح و "تهدیدگری" مانند مجاهدین خلق که از همان فردای بهمن ۱۳۵۷ در دستور کار بود. پس از تثبیت حاکمیت در سه ساله‌ی نخست به کمک ملی مذهبی‌ها، طیف توده‌ای و اشغال سفارت آمریکا و جنگ هشت ساله با عراق نمودار سیاستی بود که سرکوب خونباری را

محور می‌ساخت و هرگونه صدای اعتراض و مطالبات طبقاتی و اجتماعی را زیر غرش بمب‌ها خفه می‌کرد. سیاست این دوره رژیم، فروپاشی سازمان‌های سیاسی چپ و سوسیالیستی، جنبش کارگری، خواست‌ها و حرکت‌های اعتراضی زنان و دانشجویان و خلق‌های زیر ستم بود. نتیجه کشتار افزون بر صد هزار تن از این نیروها، و افزون بر

آن مجروح از شکنجه‌ها و مبتلا به آسیب‌های جسمی و روانی، آواره سازی بیش از ۴ میلیون تن به خارج از ایران بود.

رژیم دستیابی به این هدف را، با اتکا به بی

رحمی بی حد و حصر، و توهم بخشی در جامعه که ابعادش حتی در میان بخشی از نیروهای "چپ" هم مشهود بود به سرانجام رساند.

کشتارهای دسته جمعی هزاران زندانی سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ مرحله دیگری از سیاست سرکوب رژیم بود که هدف آن نابودی و "زنوساید" نسلی از مبارزان و نیروهای سیاسی ای بود که در انقلاب ۵۷ نقشی فعال داشتند. ابعاد این نسل کشی و کشتارها در فضایی مرعوب‌ساز آن دوره، به هدف تثبیت رژیم و به صورت نیمه علنی نیمه مخفی صورت گرفت. گلزار خاوران در تهران، تنها گوشه و سندی از این جنایت علیه بشریت است.

جنگ هشت ساله ایران و عراق مرحله‌ای دیگر از سرکوبگری رژیم بود. جنگ با یک نیروی خارجی فرصتی طلایی برای رژیم بود که هر صدای اعتراضی را به بهانه جنگ به آسانی خفه کند. در این دوره لایه‌های لیبرال و توده‌ای و اکثریتی هم با پیام‌هایی از قبیل "پوتین‌ها را تا پیروزی از پای در نیورید" و "سپاه پاسداران را به سلاح‌های سنگین مسلح کنید" و فرمان به هواداران و اعضا خود مبنی بر لو دادن فعالان



سیاسی که آنان را «ضد انقلاب» می‌خواندند، یاری رسان و بازوان سیاست سرکوب رژیم بودند.

ایدئولوژی سرکوبگر و فریبکار رژیم بی اثر شده است و "شکم گرسنه دین و ایمان نمی شناسد" و ترس هم جلودارش نیست. این ویژگی، خصلت نمای بیشتر اعتراضات کارگری و حاشیه نشینان و اقشار تهیدست جامعه در این دوره بوده است. دیدن این شرایط، به تفحص و تحقیق کارشناسانه نیاز ندارد، چرا که بعضی از سخنگویان خود رژیم بارها و به مناسبت‌های مختلف به خطر انفجاری جامعه اذعان داشته‌اند و نسبت به آن به خودی هایشان هشدار داده‌اند. از این روی است که خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ خصلتا با خیزش‌های سال ۵۷ و ۸۸ که نیروی محرکه‌ی آن به طور عمده، اقشار متوسط جامعه و با پرچم رفورم‌های روبرویی بود، تفاوت بسیار و طبقاتی دارد. خیزش‌های اخیر محورش نان است و رفته رفته، برای دستیابی به آن ندای اداره شورایی و از کنترل و نظارت از پایین جامعه داده می‌شود. در خیزش‌های اخیر برای "نان و کار و آزادی"، توهمات گذشته به راهکارهای لیبرالی کم‌رنگ شده‌اند، و هر روز بیش از پیش خصلتی ضد سرمایه‌داری و حتی سوسیالیستی به خود می‌گیرند.

ناتوانی رژیم برای مهار بحران اقتصادی

هیچ‌یک از جناح‌های رژیم برای غلبه بر تشدید این بحران اقتصادی و اجتماعی راهکاری ندارد. الگوهای اقتصادی رانت خواری، نئولیبرالیستی و ... با جاری شدن بحران جهانی سرمایه، نه تنها نتوانسته بحران اقتصادی را تخفیف دهند، بلکه افزایش نرخ تورم و خط فقر هر روز به تشدید بحران انجامیده است. فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌ها نیز به منظور ادغام این رژیم، مزید بر علت گشته‌اند و تنگناهای بیشتری را برای رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی فراهم کرده و سبب تحمیل بحران‌های سنگین‌تر بر توده‌های مردم گردیده است.

بالا رفتن هزینه سرکوب

سرکوبگری‌های رژیم در چند سال اخیر نه تنها جامعه را مرعوب نکرده است، بلکه آنها را جسورانه‌تر به تداوم مبارزه و خیزش کشانیده است. هر اقدام رژیم که موارد اخیر اعدام‌ها یا در واقع قتل‌های حکومتی، با واکنش‌های وسیع اعتراضی به ویژه به کمک رسانه‌ها و گزارشگران و خبرنگاران در داخل کشور دامن زده و در سطح بین‌المللی نیز با واکنش‌های وسیع و گسترده اعتراضی مواجه شده است. هر تهاجم رژیم به معترضین،

و ... همراه بود که غالباً با بازداشت و تحمیل وثیقه‌های سنگین برای تبدیل خانه‌ها به سلول‌های زندان و زمین گیر ساختن فعالین همراه بود. نیمه دوم دهه ۹۰، روش شکنجه‌ها با به‌کارگیری داروهای روانگردان تا خودکشی زندانی و اعتراف به هر جرمی، در دستور کار قرار گرفت.

اگرچه نیروهای سرکوبگر رژیم در دور اخیر و بویژه بعد از خیزش‌های دی ماه ۱۳۹۶ و آبان ماه ۹۸ کوشیده‌اند، بر اساس همه تجارب سرکوبگری هایشان با زندانی و اجرای احکام موردی اعدام‌ها از میلیون‌ها انسان به پاخاسته و به ستوه آمده زهرچشم بگیرند و آنها را از تکرار این خیزش‌ها باز دارند، اما ماشین سرکوب رژیم، دیگر پاسخ دلخواه نمی‌گرفت. این خیزش‌های اخیر مهر طبقاتی خورده و از کارگر و از نان و آزادی سخن می‌گویند، برخوردار از پتانسیل سراسری ده‌ها میلیونی، فریاد نفی هر دو جناح "اصولگرا" و "اصلاح طلب" را سر می‌دهد. این روند و خیزش‌ها کل نظام را نشانه گرفته‌اند. به ویژه اعتصاب کارگری در مراکز مهمی همانند پتروشیمی‌ها، فولاد اهواز، نیشکر هفت تپه، ماشین‌سازی‌ها، هپکو و آذراب و نفت و گاز و... بدون توقف و همه روزه در سراسر ایران، با سالانه به طور میانگین هزار اعتصاب، ویژگی دیگری به این برهه است. حکومت اسلامی، اینک در برابر جامعه و دشمنی با پتانسیل انقلابی و در حال بالفعل شدن روبروست.

از جمله فاکتورهایی که می‌توان بر اساس آنها این ارزیابی را داشت، که سیاست سرکوب رژیم کارکرد گذشته را ندارد می‌شود به موارد و فاکتورهای زیر توجه کرد که در گذشته در حد و میزان کنونی وجود نداشته‌اند:

وضعیت معیشتی مردم:

اگر چه فقر و تنگدستی و بحران اقتصادی همواره همزاد رژیم جمهوری اسلامی بوده است، اما گرانی، بیکاری، فقر و گرسنگی در ایران هیچگاه مانند چند سال اخیر بر نان و سفره کارگران و تهیدستان جامعه فشار نیاورده است. بی‌ارزش شدن ساعت به ساعت پول ایران، افزایش نجومی قیمت کالای مصرفی اکثریت مردم، جامعه را به وضعیتی انفجاری رسانده است و غالب خیزش‌های اخیر این یکی دو ساله اخیر، خیزش گرسنگان و تنگدستان جامعه بوده است.

چندی پیش مرد و روزی در اعتراض به خودکشی نشاندن "سعید امامی"، خود گفته بود ما خودمان روزی قاتل بودیم. او چندی پیش از مردن در یک مصاحبه به آشکارا اعتراف کرد که «من هم بسیار آدم کشتم». اما همین "روح الله حسینیان"، "ریعی" را صدبار وحشی‌تر از "محسنی اژه‌ای" نامیده بود و گفته بود «همین آقای "علی ریعی" با اسم مستعار آقای «عباد»! من که با شما همکار بودم. من بارها با شما سرخسونت‌تان با متهمین درگیر شدم...!»

با پشت سرگذاشتن سیاست رفورم‌های شکننده و بی‌آینده اقتصادی و سرکوب و تروریسم عریان دوران رفسنجانی، کشتار و حذف دگراندیشان برای زمینه‌سازی رفورم سیاسی و اقتصادی دوران خاتمی زیر نام اصلاحات ضرورت یافت. دوران اصلاحات سرکوب عریان کارکرد نداشت و با ۸ سال فریب رفورمیستی حاکمیت را بیمه کند. سال ۸۴ نخستین اعتصاب‌های کارگری در هفت تپه و در تهران با پیشتازی کارگران شرکت واحد آغاز شدند.

دهه ۸۰

اگر سیاست‌های سرکوبگرانه در این چند دهه با هدف‌های متفاوت توانست برای رژیم اختناقی مطلوب را در جامعه فراهم سازد، از نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ این فضا شکسته شد. اعتصاب‌های کارگری و تلاش‌های علنی برای اعلام و فعالیت‌های «قانونی» ارگان‌های کارگری و نیز ارگان‌های سازمانیابی کارگری نمایان شدند و "سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه"، "سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه"، "کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری"، به ویژه با حضور فعال فعالین کارگری و سوسیالیست در کردستان و... نمونه‌هایی از این برآمد و روند بودند. خیزش همه‌گیر ۸۸ فرصتی بود که به صورت سراسری مطالبات و خواست‌های سرکوب شده و متراکم پاسخ ناگرفته دستکم از انقلاب بهمن ۵۷ را در خیابان‌های سراسر ایران جاری سازد.

در این دهه، دستگیری‌ها، بازداشت و شکنجه و قتل‌های دولتی در زندان‌ها ادامه داشت، اما ابزار سرکوب رژیم دیگر کارکرد گذشته را نداشت.

دهه ۹۰

این دهه با اعتصاب‌های کارگری و اعتراض‌های اجتماعی، زنان و دانشجویان، تهی‌دستان روستایی، مالباختگان، آموزگاران و فعالین محیط زیست و رانندگان کامیون و بازنشستگان

در برخی موارد پایگاه‌های بسیج و استراتژیک رژیم را نشانه گرفت و به آزاد سازی موقتی گوشه‌هایی از مناطق درگیری انجامید، رژیم بیش از دیگران از روند جاری و آسیب پذیری و ناتوانی خود بیمناک است. هرچند رژیم با کاستن از پرداخت‌ها و هزینه‌های سنگین به دخالت گری‌های نظامی و تروریستی برون مرزی خود تلاش می‌ورزد و می‌کوشد تا ماشین نظامی خود را برای مهار جنبش آماده و مجهز سازد، اما نیروهای سرکوب، مزدورانی هستند که ترسو و ناپایدار بوده و دیگر نه با انگیزه ایدئولوژیک، بلکه به انگیزه پول خون در خیابان می‌ایستند و به شدت ضربه‌پذیری و نگران روند فروپاشی نظام هستند. حکومت اسلامی، از نظر برآورد هزینه‌های سرکوب، دارایی‌های بیت‌رهبری و باندهای سپاه و ذخایر زیر دست خامنه‌ای بر خلاف ورشکسته شدن دولت، و قطع درآمد نفت، هنوز قدرت پرداخت هزینه‌ها را دارد. اما این پشتوانه، محدود و ناپایدار است.



نتیجه گیری:

با مروری اجمالی بر کاربرد سرکوب در برهه‌های مختلف، می‌توان به این دریافت رسید که محاسبه‌گری رژیم در شرایط کنونی نمی‌تواند به همان نتایجی بیانجامد که ابزار و سیاست سرکوبگری حاکمیت مناسبات بریا ماندگاری در نظر داشته و دارد. به زبان دیگر سرکوب دیگر برای رژیم کارکرد گذشته را ندارد. اگر چه هیچگاه نباید ظرفیت‌های جنایت و سرکوب رژیم را دست کم گرفت و رژیم هنوز "اراده" سرکوب و کاربرد ماشین نظامی برای کشتار وسیع و نمونه آبان ماه ۹۸ را دارد، اما این "اراده" تضعیف گشته رژیم را با اراده مقاومت و سراسری کردن مبارزات در توازن قوای مناسب تر بوجود آمده می‌توان در هم شکست. این امر بیش و پیش از همیشه، همبستگی و اتحاد عمل پایدار نیروهای چپ و کمونیست را می‌طلبد. پیروزی در گرو سازمانیابی جنبش کارگری و پیشسازی و آلترناتیو سوسیالیستی و انقلاب کارگری است.



این "خطر" یکی از فاکتورهایی است که رژیم را در به کارگیری ابزارهای سرکوب خود "دست به عصا" کرده است و نگران این است افراط در سرکوب می‌تواند، توفان خیرش پایینی‌ها که به جز "زنجیرهای بردگی اشان چیزی برای از دست دادن ندارند" گسترده‌تر و کوبنده تر به میدان بیاورد و وضعیت را به مرحله غیر قابل برگشتی بکشانند.

به هم خوردن توازن قوا

موازی با خیزش‌های دو ساله اخیر و اعتصاب‌های کارگر و طرح خواست‌ها، نشانه‌های بر هم خوردن توازن نیرو، چهره‌ی بارز این دوره بالا رفتن جسارت و به میدان آمدن بیشتر توده‌های مردم و گسترش اعتراضات کارگری است. اگر چه هنوز نمی‌توان این شرایط را اعتلای انقلابی در جامعه نامید، اما اعتراض‌های آشکاری که به هر بهانه‌ای به سرعت سراسری و میلیونی می‌شوند، خصلت نمای کنونی جامعه شده است. اگر هنوز جامعه به یک جنبش وسیع اجتماعی و توده‌ای و در پیوند با هم نبیوسته است، اما به جز اقلیتی حاکم و کارگزار و وابسته به رژیم و دلالان و کارگزاران سرمایه و فاسدانی که به بخشی از طبقه حاکم تبدیل شده‌اند کسی پشت سر این رژیم نیست. افزون بر ۸۰ میلیون از مردم با بیش از ۵۰ میلیون کارگر با افراد خانواده و بیش از ۲۴ میلیون حاشیه نشین و میلیون‌ها دست فروش و بیکار و کولبر و لایه‌های میانی مردم پرتاب شده به زیر خط فقر و طبقه کارگر و... از رژیم و دم و دستگاه و فساد و تبهکاری اش بیزاری و این بیزاری را به آشکارا و به آسانی در همه جا می‌شود دید و شنید.

نگرانی از تعمیق و فوران جنبش‌های غیر قابل کنترل

رژیم به شدت و بیش از همیشه از برآمد حتمی خیزش کارگری و سراسری تهی‌دستان، با دلهره به فوران انفجاری و ناگهانی آن هراسناک است. با تجربه خیزش آبان ماه ۹۸ که بیش از ۱۳۰ شهر بزرگ و کوچک در سراسر ایران را فراگرفت و

دیگر در خفا نمی‌ماند و به سرعت رسانه‌ای می‌شود. اقدامات مرعوب‌گرانه رژیم در ملامع با موجی از مخالفت روبرو می‌شوند و

عدم توهم توده‌های مردم به "سوپاپ‌های اطمینان" رژیم

اگر در گذشته توهم به اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت تا حدی کارایی داشت و این نیروهای اجتماعی می‌توانستند چهره کریه و سرکوبگر رژیم را از رهگذر پراکندن الگوهای لیبرالی شان تا حدی ببوشانند، مدت‌ها است که دیگر "ماجرای تمام شده" و در خیزش‌های این دوره، نقش برآب شده و "رهنمودهای داعیانه" آنها برد گذشته را ندارند. «پوزیسیون» درونی رژیم، مدت‌هاست که پوزیسیون خود را تغییر داده و همانگونه در سرکوب و حفظ نظام همقطار بودند، با تصفیه‌های درونی و برکناری و بازنشسته شدن رهبران، و ریزش پایگاه‌های اجتماعی، جای خود را به مجلس اسلامی سپاه پاسداران، سازمان اطلاعات سپاه، بندها و زندان‌های سپاه و با مرگ "رهبر" به حکومت یکدست سپاه تبدیل می‌شود.

رشد رادیکالیسم درون جنبش‌های اجتماعی

خصلت نمای خیزش دی ماه ۹۶ و آبان سال ۹۸ که خود را در شعارها و مطالبات سراسری نشان داد، به روشنی بیانگر آن است که بر خلاف خیزش ۸۸ که بر بستر "رای من کوب!" در سال ۹۶ به وقوع پیوست گفتمان گرایش‌هایی که زیرترین لایه‌های زیر ستم طبقاتی جامعه را نمایندگی می‌کنند، ناظر بر این جنبش هاست. این خیزش‌ها نشان از رشد رادیکالیسم و مطالباتی دارد که به زندگی و معیشت اکثریت جامعه یعنی طبقه کارگر و تهدیستان جامعه مربوط است و هدفش به زیر کشیدن انقلابی کلیت دستگاه حاکمیت رژیم سرمایه‌داری ایران است. این نگرانی و "زنگ خطر" را فقط حکومتیان نشنیده‌اند؛ بلکه اپوزیسیون بورژوازی خارج از حاکمیت هم شنیده و از این روی است که با کمک تلویزیون‌های مانند "ایران ایترنشنال"، "من و تو" و "بی.بی.سی" و ... تلاش می‌کنند "پیمان‌های نو" را از زبان "رضا ربیع پهلوی" و نیروهای گردآمده در "شورای گذار مسالمت‌آمیز" و ... به عنوان بدیل خود، در برابر رادیکالیسم جنبش‌های اجتماعی و بدیل سوسیالیستی جامعه قرار دهند.

عباس منصوران

ویروس تاجدار و حاکمیت مرگ در ایران!



ایران فاجعه بار

برخلاف ادعای حکومت اسلامی، ایران هرگز به موج دوم و سوم نگرانگردد، به این دلیل ساده که روند مرگ و میر و مبتلایان هرگز به کاهش موقت نگرانگردد. کشتار کورونایی، همچنان با روند فزاینده ادامه یافت. بی‌پناهیانی مانند کارگران، فرودستان، کودکان کار، مهاجرین میلیونی به ویژه افغانستانی و آوارگان کار، نخستین انبوه قربانیان سرمایه و حاکمیت بودند و هستند که در گرداب کورونا نیز جان می‌باختند.

در حالیکه بیش از ۹۵ درصد قرار دادهای کار، موقتی و نابخردار از کوچکترین پوشش قانون کار از جمله دفترچه‌های بیمه هستند، در حالیکه دفترچه‌های بیمه، اکثریت کارگران تمديد نشده، در حالیکه ده‌ها میلیون نفر از افراد جامعه، فاقد بیمه هستند، آشکار است که جز تسلیم در برابر مرگ از ناداری و بیماری، راهی نمی‌یابند. گزارش رسانه‌ی خبری حکومتی ایسنا اعتراف دارد که: «هرچند که اجرای طرح تحول نظام سلامت با خبرهای خوشی چون بیمه شدن ۱۱ میلیون نفر ایرانی فاقد بیمه» اما این خبر خوش همانند دیگر خبرهای حکومتی جز فریب و دروغ نبود. خبرگزاری حکومتی ایسنا ادامه می‌دهد: «البته همه این اقدامات در حالیست که بر اساس گفته مسئولان حوزه سلامت کشور، هنوز هم ۵.۵ تا شش میلیون ایرانی فاقد بیمه در کشور هستند و با این وضعیت اعتباری و پولی حوزه سلامت، گمان نمی‌رود که برنامه دولت برای پوشش بیمه‌ای همه افراد فاقد بیمه به جایی برسد. بنابراین باید پرسید با این شرایط تکلیف ایرانیان فاقد بیمه چه می‌شود؟ آیا می‌توان امیدوار بود؟»

<https://www.isna.ir/>

(news/۹۷۰۲۲۹۱۶۱۴۷)

شرایط دارو و واکسن

واکسن، معمولاً نمونه‌ی کشته شده یا ضعیف شده و یا سم ضعیف شده‌ی میکروب یا میکروارگانیسم‌هایی (ویروس، باکتری، پارازیت، قارچ) هستند که برای تحریک سیستم دفاعی بدن به فرد، تزریق یا خوراندن می‌شود (نمونه فلج کودکان) تا در صورت ورود آن میکروب مشخص، فرد تزریق شده،

وی افزود که: «با توجه به اینکه سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده بود که ۸۰ درصد مبتلایان علائم خفیف دارند و در منزل هستند»، اگر این هشدار پیشگیرانه رعایت می‌شد، هرگز این همه انسان و عزیزان خانواده به کام مرگ فرو افکنده نمی‌شدند. حکومت اسلامی به ویژه خامنه‌ای و حسن روحانی و وزیر بهداشت، و روحانیت حاکم و مداحان لمین، پروتکل‌های پیشگیری از جمله قرنطینه و پروتکل‌ها و استانداردهای بهداشتی را به مسخره نمی‌گرفتند، اگر حتی از همان ۱۵ اسفند ماه ۱۳۹۸ رفت و آمدهای شهری، بین شهری و سفرهای نوروزی کنترل می‌شد، هرگز ابعاد فاجعه به این هولناکی نمی‌رسید. در حالیکه "ولی فقیه" برنامه‌های شعر خوانی و سرگرمی‌های حضور و برگزاری مضحکه‌های دربار سلطان محمود غزنوی گونه و مداحی و روضه‌خوانی‌ها را به صورت اینترنتی برگزار می‌کرد و با ماسک در تالاری تنها می‌نشست، امت و توده‌های مردم را به زیر بمباران ویروس کورونا به قتلگاه می‌فرستاد.

حکومت شونندگان با بی‌اعتمادی به حکومتگران و نیز نا آگاهی از سویی و در سوی دیگر دادن اطلاعات نادرست و فریبکارانه و مرگ‌آور مانند رجوع به «طب سنتی، دست‌به‌دامان دعا و امامزاده‌ها و زالوهای حوزوی شدن و از جمله استفاده از تیاله‌ی الاغ (عنبر نسا) و روغن بنفشه در نشیمنگاه و... به میدان مرگ فرستاده می‌شدند. برخی در سرپیچی و بی‌باوری به درمان‌های حوزوی، به خود درمانی با الکل تقلبی (الکل چوب یا متیلک به جای اتیلک) روی آوردند و دستکم ۸۰۰ نفر کشته و صدها نفر، نابینا شدند.

به این شیوه و سیاست، به سود تولید و انباشت سرمایه و دارایی و تامین سلاح و پرداختن و پرداخت به جنگ‌های نیابتی و ترویسیم دولتی و دلالتی بود که حکومت اسلامی، کارگران و فرودستان نابخوردار از کوچکترین امکان پیشگیری و درمانی و در گرسنگی و بی‌خانمانی به تنور و چرخه‌ی تولید و خدمات سرمایه گسیل می‌شدند. در چنین شرایطی و تشدید بحران حکومتی، تنور محرم و کربلا و عاشورا و سینه زنی و خرافات باید بیش از پیش در سراسر ایران گرم می‌ماند تا حاکمیت ایدئولوژیک اسلام سیاسی بردوام ماند.

ایران شاید نخستین کشوری بود که ویروس تاجدار کووید-۱۹ (coronavirus disease) را از چین وارد و جامعه را به فاجعه‌ای مضاعف دچار کرد. در نیمه نخست دی ماه ۱۳۹۸ نخستین نشانه‌های بیماری در قم پدیدار شد. حکومت اسلامی پنهان‌کاری کرد و به ناچار ۴۵ روز پس از آنکه چین و برخی کشورهای اروپایی به وجود یک اپیدمی به نام کووید-۱۹ اعتراف کردند، در نتیجه افشاگری یک پزشک در قم که برادر خود را از دست داده بود از وجود بیماری در قم خبر داد. انکار وجود اپیدمی، ایجاد کریدور واردات کالاها بجنل و کورونا به ایران و از ایران به دیگر کشورها از جمله، کردستان عراق، عراق، سوریه، و برخی کشورهای اروپایی و کانادا، ایران دومین کشور پس از چین بود که عامل پاندمی شد.

دکتر رحمت‌الله حافظی، معاون سابق توسعه مدیریت و منابع وزیر بهداشت ایران اعلام کرد: «از اواسط دی ماه (۱۳۹۸) حدود ۴۵ روز پیش از اعلام رسمی) پزشکان متخصص ما با این پدیده کورونا مواجه شده بودند، بطوری که پزشکان بیمارانی را مشاهده می‌کردند که علائمی شبیه به آنفلانزا دارند، ولی آنفلانزا نیست.» هوایمهای مسافربری و باری ماهان در مالکیت سپاه پاسداران با روزانه چندین پرواز به چین، عمده‌ترین وسیله‌ی انتقال فاجعه‌ی کورونا به ایران بودند. انباشت سود به بهای مرگ هزاران نفر و انتقال به دیگر کشورها، پنهان‌سازی و انکار بیماری در ایران، توجیه‌گر حکومتگران در ایران بود. انتخابات مجلس به سود سپاه، و اصولگرایان، برگزاری سالروز پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن، موازی با انگیزه‌های اقتصادی دلالتی برای امپریالیسم جنایتکار چین، انگیزه‌های سیاسی این جنایت بودند.

حافظی که پیش‌تر مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی ایران و عضو شورای شهر تهران نیز بوده است، در گفتگو با روزنامه «صدای اصلاحات» می‌افزاید: «طی یک ماه و نیم طبعاً می‌توانستند پیش‌بینی‌های لازم را باتوجه به اینکه در کشور چین هم مشاهده شده بود، داشته باشند. روز ۳۰ بهمن ماه بود که وزارت بهداشت اولین اعلام رسمی را در مورد مشاهده دو بیمار با تست مثبت ابراز کرد.»

عربی کلید زد.»

بخش اصلی بودجه برای توسعه بالینی (کلینیکی) واکسن در تمامی کمپانی‌های مزبور، از بخش خصوصی سرمایه‌گذاری شده و برخی دولت‌ها با پرداخت‌های صدها میلیون دلاری، به پیش خرید واکسن دست زده‌اند.

«اضافه جمعیت جهانی» و خمینیسیم-مالتوزیس

آشکار است که انگیزه‌ی سرمایه‌داران چه در بخش دولتی و چه خصوصی، نه موضوع تندرستی افراد، بلکه دستیابی به سودآوری کلایی است که بیش از هر کالای دیگر در سراسر جهان، امیدها و چشم‌های بیش از ۷ میلیارد تن از اهالی جهان را به خود دوخته است.

پاندمی کووید-۱۹ از نگاه اقتصاد سرمایه‌داری تغییر ماهوی و نگرش و انگیزه سود و هدف تولید و سرمایه‌داری جهانی و حکومت‌هایشان، تغییری ایجاد نکرده است. حکومت‌ها با نگاه سودآوری، بازار و کالا بودگی به همه‌ی پدیده‌ها از جمله به حکومت شوندگان و بیش از همه کارگران، زنان، جوانان، کودکان، طبیعت، علوم و زیست و بوم جهان به دید کلایی می‌نگرند؛ زیرا که استثمار به معنای بهره‌کشی از تمامی هستی، هدف نهایی و انگیزه‌ی اصلی سرمایه‌داران است و نه هیچ چیز دیگر. توازن در اضافه جمعیت جهان با نگاه خمینیسیتی - مالتوزی و ضد انسانی این اسقف - اقتصاددان، الگوی کنونی سرمایه‌ی جهانی و حکومت‌هایشان نیز هست. به این معنا که اضافه جمعیت جهان از دیدگاه سرمایه‌ی، باید حذف شود تا توازن بین جمعیت‌ها به وجود آید و در مناسبات حاکم و قدرت سیاسی سرمایه‌داری، خللی ایجاد نشود. شورش گرسنگان، بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، اخلال جدی در اکولوژی که عامل اصلی آن، مناسبات و شیوه تولید سرمایه‌داری است، انفجارهای اجتماعی و کارگری و... همه تهدیدهایی هستند که پاندمی کورونا بر بستر همه، برای حاکمیت و مناسبات سرمایه‌داری می‌تواند، پی‌آمدهای جدی و سرنوشت‌ساز به پی داشته باشد.

در کشورهای مرکزی (متروپل سرمایه) پاندمی وارد موج سوم خود می‌گردد. به این معنا که روند بالارونده از نوامبر سال ۲۰۱۹ به اوج یا «پیک» نخست رسید، کشتار جهانی آفرید، از اپیدمی به پاندمی یعنی گسترش اپیدمی به همه‌گیری جهانی رسید و کشتار میلیونی آفرید. در این مرحله، در تمامی کشورهای، میزان کشتار و ابتلا، شوک



چهارم پای می‌گذارند و چند میلیارد واکسن به بازار عرضه می‌دارند. کمپانی‌های سرمایه‌داری کشورهای امپریالیستی روسیه و چین و ایالات متحده آمریکا از نخستین‌هایی هستند که به پیش فروش تولیدات خود دست زده و هر دوز واکسن را بین ۱۳-۱۰ دلار قیمت گذاری کرده‌اند. تا روز نگارش این نوشتار (۲۱ اکتبر ۲۰۲۰) با پشت سرگذاردن معیارها موثر بودن، میزان تجویز و عوارض‌های جانبی، در میان بیش از ۱۰۰ نمونه، تنها هشت واکسن، پیشرفت‌های امیدوارکننده‌ای داشته و به مرحله پایانی آزمایش‌ها رسیده‌اند.

واکسن روسی

تولید کنندگان واکسن روسی موسسه «گامالیا» گزارش می‌دهند که واکسن روسی کووید-۱۹ نیز در مرحله آزمایش کلینیکی قرار دارد، اما این ادعا با توجه به حاکمیت و عمکرد و وابستگی تولید کنندگان به حکومتگران در روسیه، مورد تردید مراکز علمی قرار گرفته است. به ویژه آنکه تولیدگران در روسیه از ارائه گزارش مورد لزوم پژوهش‌ها و نتایج و روش آزمایش روی افراد، به مراکز علمی جهانی از جمله سازمان جهانی بهداشت، خودداری کرده‌اند. از همین زاویه، در هفته‌های اخیر، ۳۸ پژوهشگر بین‌المللی با انتشار نامه‌ای سرگشاده نسبت به ارائه گواهی تولید به این واکسن ابراز تردید کرده‌اند.

چهار واکسن چینی، برای پیشگیری کووید-۱۹ نیز همانند تولیدکنندگان روسی به ویژه با توجه به عدم پایبندی سرمایه‌داران چینی و حاکمان آن به موازین انسانی چندان مورد تأیید قرار نگرفته‌اند و به واکسن چینی و روسی به دیده شک نگریسته می‌شود.

سینوفارم (Sinopharm): شرکت داروساز چینی که با مدیریت دولت خودکامه این کشور فعالیت می‌کند، در ماه سپتامبر ۲۰۲۰ میلادی مدعی شد که «مرحله سوم آزمایش خود را روی ۱۵ هزار داوطلب ۱۸ تا ۶۰ ساله بدون هیچ مشکل جدی پزشکی در امارات متحده

پیش - آشنایی و خود-آمادگی دفاع از خویش را در برابر بیماری داشته باشد. در مورد، کووید-۱۹ (علاوه بر تزریق ویروس تغییر شکل داده شده یا ضعیف شده این ویروس، نمونه‌ی بازسازی شده پروتئین (رشته پروتئینی) RNA) این ویروس است که برای نخستین بار به عنوان کاندید واکسن در حال آزمایش‌های نهایی خود در نظر گرفته شده است. برای این منظور، برای نخستین بار، دانشمندان، بخشی از ژن ویروس کورونا را همانندسازی کرده و به بدن افراد تزریق می‌کنند. این روش علاوه بر بالابردن سرعت تهیه واکسن، از عوارض جانبی آن نیز می‌کاهد. تا نیمه نخست اکتبر سال ۲۰۲۰ فرایند تولید واکسن کووید-۱۹ پس از نزدیک به ۸ ماه وارد سومین فاز خود شده است (فاز نخست با تزریق واکسن آزمایشی به کمتر از ۱۰۰ نفر و فاز دوم، بیش از چند صد نفر و فاز سوم چندین هزار نفر). ورود به فاز ۳ که چندین هزار داوطلب را در بر می‌گیرد و در آستانه‌ی ورود به فاز ۴ یا مرحله نهایی یعنی تولید انبوه و توزیع جهانی آن، خبر امیدوارکننده‌ای است.

سرعت عمل ورود به این فاز در مقایسه با آماده سازی واکسن‌های دیگر (نمونه سل یا مالاریا و...) که به طور میانگین ده سال به درازا می‌انجامند، برتری غیر قابل مقایسه‌ی تکنولوژی واکسن سازی علیه ویروس کووید-۱۹ است. این سرعت به فاکتورهای چندی از جمله به کارگیری تکنولوژی بیوتکنیک جدید یا زیست‌شناسی فنی، به ویژه روش همانند سازی و نیز واکنش جهانی در برابر این پاندمی که جامعه‌ی بشری را به شدت به بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و بهداشتی و درمانی کشانیده است، بستگی دارد. انگیزه دستیابی به سود کهکشانی که می‌تواند نصیب هریک از کمپانی‌های سرمایه‌داری شود که در رقابت برای سود مافوق، موفق به ارائه هرچه زودتر واکسن به بازار گردد، از جمله فاکتور مهمی است که سرعت بخش این فرایند می‌باشد.

گزارش شده است که بیش از ۱۸ میلیارد دلار برای تولید واکسن کووید-۱۹ از سوی کشورهای صنعتی بجز آمریکا و چین برای تولید واکسن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بنا بر اطلاعات منتشر شده از سوی سازمان بهداشت جهانی (WHO) تاکنون ۱۸۰ پروژه‌ی تولید واکسن کورونا در جهان ثبت شده‌اند که تنها ۳۵ پروژه به مرحله آزمایش و فاز دوم رسیده‌اند. از میان این ۳۵ پروژه جهانی، تنها چند کمپانی به فاز سوم پای نهاده‌اند.

برخی از این شرکت‌ها، خبر می‌دهند که تا پایان سال ۲۰۲۰ یا اوایل سال ۲۰۲۱ به فاز

توانایی مالی ۴۴ میلیون تومان چند روز است اجازه ترخیص نمی دادند که در ازای دریافت ۲۱ میلیون تومان نقد و ۲۴ میلیون سفته ۳ ماهه اجازه ترخیص به وی داده شده است.» در ایران، جنازه و یا پیکر نیمه جان بیماران بی پول را به گروگان می گیرند. این اعتراف، از زبان نمایندگان ارتجاع، تنها شرح حال کسانی است که امکان دسترسی به بیمارستان، بستری شدن و پذیرش را دارند. گفته می شود که هزینه پذیرش دو هفته ای یک بیمار کورونایی تا ۲۵۰ میلیون تومان (دویست و پنجاه میلیون تومان) محاسبه می شود.

این در حالی است که رضا ملک زاده از کارگزاران وزرات بهداشت و از باند دولت، اعتراف می کند: طبق تحقیقات سازمان جهانی بهداشت داروی رمدسیویر از اثربخشی مطلوب برخوردار نیست. تحقیقاتی توسط ۳۰ کشور در جهان با تزریق داروی رمدسیویر به ۲۵۰۰ نفر صورت گرفته که از این تعداد ۶۰۰ نفر ایرانی بوده اند و مشاهدات نشان می دهند که این دارو از اثربخشی مناسبی برخوردار نیست.»

قربانیان خط اول جبهه جنگ علیه کورونا و حکومت تبهکار، علاوه بر میلیون ها حاشیه نشینان و کارگران و تهی دستان شهر و روستا، هزاران پرستاران، پزشکان، بهورزان و تمامی کادرهای درمانی و بیمارستانی، خدماتی، رفتگران شهرداری ها، رانندگان اتوبوس های واحد و تاکسی و رانندگان متروها و کارگران مترو، دست فروشان، رانندگان بین شهری و غیره هستند. حکومت اسلامی سیاست مرگ همگانی به بهانه ایمنی همگانی را در پیش گرفت و ادامه می دهد. این رویکرد، یعنی رها کردن جامعه زیر داس مرگ کوید-۱۹. چنین رویکردی با دست کم مبتلا شدن بیش از ۸۰ درصد از افراد جامعه یعنی نزدیک به ۷۰ میلیون نفر مبتلا پس از مرگ میلیونی امان پذیر است. آشکار است که در شرایط کنونی و حاکم بر سیستم بیمارستانی، درمانی و ناداری و گرسنگی حاکم بر بیش از ۷۰ میلیون نفر از حکومت شونندگان به شدت زیر خط فقر مطلق، به معنای مرگ میلیون ها نفره می باشد. در واقع حکومت تبهکار و غرق در فساد، با نسل کشی صدها هزار نفره، با رفع مسئولیت از خویش و رها کردن جامعه به سیلاب مرگ، به نسل کشی دیگری دست زده است.

کسانی همانند نمکی ها که در راس وزارت بهداشت، قرنطینه را مربوط به قرن ۱۵ میلادی می دانستند، اینک از زبان ایرج حریرچی، معاون کل وزارت بهداشت ایران اعلام می کند که: "دیگر رنگ بندی" مناطق

رانندگان تاکسی، آموزشگاه ها، رستوران ها، کارگاه ها و فروشندگان خرد و خصوصی و... که به ورشکستگی کشانیده شده و یا در آستانه ورشکستگی می شدند اجباری بود برای پای نهادن میلیارد ها انسان به میدان مین.

در سوی دیگر پس از موج اول، کاهش مرگ و میرها نسبت به مبتلایان، برون رفت از شوک های اولیه ی پاندمی در جامعه، بهبود نسبی امکانات، تجربه آموزشی کادرهای درمانی و بهداشتی و کاربرد داروهایی نه چندان اختصاصی، بهبود نسبی تشخیص و به کارگیری روش های سریع تر و مطمئن تر، رعایت قرنطینه و رعایت پروتکل های پیشگیری از جمله فاصله گذاری، ضد عفونی، کار در خانه و... پس از رسیدن به نقطه ی اوج فاز اول (Peak) ورود به فاز دوم و سوم را در پی داشت.

هزینه ی یک بیمار

نگاهی به هزینه یک قلم از داروها، در ایران شرایط مرگبار مبتلایان تهی دست را نشان می دهد. آمپول رمدسیویر (Remdesivir) که برای درمان کوید-۱۹ در ایران به کار می رود، هر آمپول به نرخ دولتی، یک میلیون و چهارصد و پنجاه هزار تومان اعلام شده است. این آمپول ساخت آمریکا که برای بیماری سارس به کار می رفت، یک داروی اختصاصی و تضمین کننده و درمانگر کوید-۱۹ نیست، عوارض جانبی چندی در بر دارد و تنها برای کاهش شدت بیماری و در شرایط نبود درمان قطعی به کار می رود. در ایران، معمولاً برای هر بیمار ۶ آمپول تجویز می شود که نزدیک به ۹ میلیون تومان با گرانی فزاینده ای تجویز می شود. نماینده مجلس اسلامی از ارومیه اعتراف می کند که «در شهرستان ها و استان های کشور از جمله در استان آذربایجان غربی به بهانه عدم پوشش

بیمه ای، تمام پول را از بیماران کورونایی درخواست می کنند که این امر به خاطر عدم توان مالی تعدادی از آنها باعث شده است، نتوانند ترخیص شوند که بعضی از افراد یک خانواده در بیمارستان بستری بوده که هزینه های آنها چند برابر شده است حتی خانم بارداری که در بیمارستان ارومیه بستری بوده به دلیل عدم

آور بوده است. نخست آنکه مناسبات سرمایه داری به ویژه در شرایط بحران اقتصادی حاکم، بهداشت و تندرستی و پیشگیری و درمان را قربانی سود گردانیده بود، اپیدمی کوید-۱۹ ناگهانی بود، شدت واگیری آن و نیز شدت بیماری زایی یا ویروانسی آن بسیار بالا بود. این گونه ی ویروس کورونایی از نظر ژنتیکی جهش یافته به شدت متفاوت از نوع کوروناهای دیگر (دیگر ویروس های تاجدار یا آنفلونزاها) ناشناخته و «سخت جان» بود، حکومت ها با بی مسئولیتی، کوچکترین پیش بینی برای چنین روزهایی نکرده بودند، مراکز درمانی، غافلگیر شدند، دارای کمترین آمادگی، تجربه، امکانات و تجهیزات (اتاق های ایزوله، مراقبت های ویژه (آی سی یو)، تهویه اکسیژن ریوی (ونتیلاتور)، دارو، کادرهای دارای تجربه بیمارستانی، بهداشتی و... بودند. تمام این کمبودها از سویی و در سوی دیگر ماهیت و نگرش سود محوری سرمایه داری نسبت به جان انسان ها، همه و همه سبب چنین تلفات و همه گیری شدند.

موج دومی پس از روند رو به کاهش مرگ و میرها، و سپس روند بالا رونده ی مبتلایان آغاز شد و سپس با کاهش مرگ و میر و مبتلایان به موج سوم پای نهاد. کاهش مرگ و میرها نسبت به موج نخست، و ورود به موج های دوم و سوم به طور عمده به دو فاکتور مهم بستگی داشت: نخست نیاز و ضرورت سرمایه داران به عادی تر سازی شرایط برای سودآوری بود. سرمایه داری که وعده ی پرداخت دستمزدها و گذران زندگی در زمان قرنطینه تا رفع خطر را



فاجعه کرونا در ایران

داده بود، مانند همیشه از این مسئولیت شانه خالی کرد. حکومت ها و مدیران مناسبات حاکم، وظیفه ی بازگرداندن نیروی کار و عادی سازی روند سوخت و ساز و کارکرد مناسبات در جامعه را داشتند. نیاز کارگر در بخش صنعتی و خدماتی به نان شب و گذران زندگی کارکنان و زحمتکشان در مراکز کوچکی همانند،

با این افزایش توسط مقامات جمهوری اسلامی، باعث شده است که بیمارستان‌های ایران، به ویژه در تهران و حومه دیگر از پذیرش بیماران به ویژه بیماران مبتلا به کورونا خودداری کنند. بیمارستان‌ها همه انباشته شده و با نبود کادر کافی و تخت در بخش‌های مراقبت‌های ویژه و بخش‌های اورژانس و امکانات درمانی و پزشکی و بهداشتی با کمبود رو به رو می‌باشند. رژیم در حالی که همچنان تحریم‌ها را تنها مقصر این کمبودها می‌نامد، در واقع خود با اختلاس، فساد سیستماتیک و دزدی‌های میلیاردی، خود مقصر اصلی تمامی فلاکت‌ها و محرومیت‌های جامعه است.

در حالیکه ویروس کورونا، دست در دست دیگر آوارهای مناسبات و پیامدهای ناشی از آن‌ها مانند بیکاری، خودکشی، آسیب‌های روانی و محرومیت‌ها، همچنان به صورتی فزاینده، جان کارگران و توده‌های سست‌را می‌گیرد، روز چهارشنبه ۲۳ مهر حسن روحانی در اوج وقاحت به مردم ایران مژده داد که "تحریم تسلیحاتی جمهوری اسلامی پایان می‌یابد و از این به بعد می‌توانیم اسلحه را به هر کشوری که خواستیم بفروشیم یا از هر کشوری که خواستیم بخریم." هم روحانی و هم توده‌های مردم ایران خوب می‌دانند که خرید و فروش اسلحه توسط رژیم تنها در خدمت سازندگان سلاح‌های کشتار جمعی در چین و روسیه و دیگر کشورهای سازنده و بازارهای سیاه سلاح و دلالان حکومتی در ایران است و تنها به منابع رژیم در جهت گسترش نفوذ و سلطه و نظامی‌گری و تروریسم خود در بیرون و درون ایران و تقویت دستگاه‌های امنیتی و نظامی و سرکوبگرانه‌ی خود در خدمت سرکوب و زندان و شکنجه‌ی کارگران و توده‌های به‌پاخاسته و فعالین جنبش سوسیالیستی و آزادیخواهان در ایران می‌افزاید. همین اعلام «بشارت» از سوی روحانی، بیانگر آن است که تبهکاران حاکم جز به سلاح و دلالی سلاح و تجهیز ماشین سرکوب و سلطه‌گری و تقویت دستگاه حاکمه در جهت تداوم حیات این رژیم نمی‌اندیشند. اگر روحانی و رهبران جمهوری اسلامی به‌خوبی از راه‌کارها و تداوم سلطه و ماندگاری خود با خبرند، و از آزادی خرید و فروش سلاح جان می‌گیرند، طبقه کارگر و توده‌های مردم ستمدیده در ایران نیز به خوبی می‌دانند که تنها راه‌هایی آنها از این همه سرکوب، فلاکت و محرومیت و مرگ، از مسیر سرنگونی انقلابی این رژیم ارتجاعی سرمایه داری می‌گذرد.

پزشکان متخصص و گران و بیمارستان‌ها و پیشرفته‌ترین لوازم پیشگیری و درمان و بهداشتی و سرازیر شدن درآمدهای میلیونی به حساب‌های بانکی‌شان، درگرو گسیل کارگران تولیدی و خدماتی از جمله پرستاران و دیگر کادرهای درمانی به خط اول و تهدیدآفرین تولید و خدمات و میدان‌های مرگ است. حکومتیان از کارگران انتظار می‌خواهند که با گرسنگی و بیماری در کارخانه‌ها، دفاتر و سایر محل‌های کار حضور یابند و بی آنکه امیدی و تضمینی برای دستمزدهایشان باشد، جان خود را به سود سرمایه‌داران به خطر افکنند.

در چنین شرایط است که زندگی میلیون‌ها کارگر بیکار و نیمه‌بی‌کار و زنان سرپرست خانوار چند مرتبه ویران تر و سخت‌تر شده است. آنانی که برای گذران هر روزه زندگی مرگ‌آور خود به اجبار باید از صبح تا شب در پی یافتن کار و یا منبعی برای نان در سطح شهر و خیابان‌ها سرگردان باشند بدون اینکه در پایان روز، نانی به خانه برند، در صف اول قربانیان همه‌گیری ویروس کورونا قرار دارند. به این لشگریان دهها میلیونی نیز کودکان کار و کودکان محروم از تحصیل که بعد از همه‌گیری کورونا به صف کودکان کار پیوسته‌اند اضافه کنیم که در سطح خیابان به زباله‌گردی و دستفروشی محکوم شده و در معرض هجوم مرگ‌آور ویروس و انواع بیماری‌های دیگر قرار دارند به آن امید که از زباله‌دانی‌ها، نانی آلوده به کف آورند.

در واقع قربانیان پاندمی کورونا فقط قربانیان این ویروس نیستند. در بسیاری از مناطق محروم و به ویژه محروم از امکانات پزشکی و درمانگاه‌ها، در هراس از آلوده شدن به این ویروس، امکان مراجعه به درمانگاه برای درمان بیماری‌های قابل چاره و ساده را ندارند و به همین سبب در معرض مرگ و بیماری و ناتوانی قرار می‌گیرند. برای نمونه از بیماری کودکی در کرمانشاه گزارش می‌شود که به عفونت ساده‌ی کبد دچار شده بود و خانواده به سبب ترس از کورونا از مراجعه به بیمارستان خودداری کرد و با پیشرفت عفونت، زمانی در بیمارستانی در شیراز بستری شد که دیگر دیر شده بود و کودک جان باخت. نمونه دیگر زنی که با وجود شکستگی پا از رفتن به بیمارستان و خطر حتمی عفونت کورونا، از مراجعه خودداری کرد و برای همیشه دچار نقص عضو شد.

در حالیکه سخنگویان وزارت مجرم بهداشت حکومت اسلامی از "موج چهارم" همه‌گیری سخن می‌گویند، افزایش شدید موارد COVID-19 و عدم تأمین امکانات متناسب

کشور برای تعیین میزان ابتلا به کورونا "معنایی ندارد" و "نارنجی و زرد نداریم، کل کشور در وضعیت قرمز قرار دارد" ایران با گسترانیدن رنگ سیاه، مرگی سراسری را دامن زده‌اند.

حکومت اسلامی با وقاحتی باور نکردنی از کشف واکسن و داروی کورونا و تولید کیت‌های آزمایشی و آمادگی برای صدور آن توسط بسیجیان و سپاه خبر داد و از جمله تشخیص مبتلایان با قابلمه‌ی «ساخت سپاه» که با «فرستادن موج مغناطیسی تا فاصله ۴۰۰ متری ویروس را شناسایی می‌کرد» جز، وقاحت حکومتگران را بر ملا نمی‌ساخت. این ادعا آنچنان به به جوک تبدیل شد که پزشک مخصوص خامنه‌ای و وزیر سابق بهداشت را به نوشتن نامه‌ای از حسن روحانی درخواست کرد جلو این رسوایی‌ها را بگیرد.

با اعلام موج سوم ویروس کورونا و افزایش میزان مرگ و میرها و مبتلایان به این ویروس در سراسر ایران، زندگی و معیشت کارگران بیش از پیش مرگ‌آورتر گردیده است. بنا به آمار رسمی، حکومت اسلامی تا تاریخ اول آبان‌ماه ۱۳۹۹

(۱۳۹۹/۰۸/۰۱) تعداد ۷۵۷,۵۵۰ مبتلا (نیم میلیون و پنجاه هزار) و ۶۵۰,۳۱ (سی و یک هزار) نفر جان باخته‌اند. این ارقام را با توجه به ماهیت فریبکارانه و دروغ‌پردازی‌های حکومت اسلامی، باید دستکم ده برابر یا بیش از ۶ میلیون مبتلا و ۳۱۰ هزار جانباخته تخمین زد. این آمار در سراسر جهان تا این تاریخ (۲۱ اکتبر ۲۰۲۰) تعداد مبتلایان را ۱,۴۱,۵۹۸,۰۹۸ نفر (نزدیک به ۴۲ میلیون) و جانباختگان را ۹۶۵,۱۳۷,۱ (بیش از یک میلیون صد هزار) نفر گزارش داده‌اند.

فراموش نشود که این آمار وزارت بهداشت رژیم هست که نه تنها در مورد این پاندمی و دامنه آن، بلکه در هیچ موردی آمار و اطلاع رسانی دقیق و درستی به جامعه عرضه نمی‌کند و شفافیتی در کارنامه ندارد. در نتیجه می‌توان به راحتی تخمین زد که آمار مبتلایان و مرگ میر ناشی کورونا به اعتراف خود رهبران حکومتی در ایران چند برابر آمار رسمی باشد.

همه‌گیری کورونا، برعکس شعار دروغین بورژوازی که "همه ما در این بیماری با هم هستیم"، همچنان به‌گونه‌ای فلاکت‌بار بر طبقه کارگر و لایه‌های تنگدست و نادر و کم درآمد و بیکار آن جامعه تأثیری ویرانگرانه گذارده و زندگی آنها را از هر لحاظ به تباهی کشانیده است. بقاء سرمایه‌داران و طبقه حاکم و حکومتگران و کارگزاران نشستن در خانه‌های امن و بی‌آنکه ناچار باشند به میان موج بیماری پای بگذارند و سری به بیرون بزنند و با برخورداری از

مرضیه نظری

در آیندهی کودکان کار، آیندهای تیره و مهیب برای جامعه!

مواد مخدر آشنا هستند. ۱۵ درصد این کودکان نیز اعلام کرده‌اند که خودشان مواد مخدر مصرف کرده‌اند و ۶.۷ درصدشان هم عنوان کرده‌اند که مواد تزریقی استفاده کرده‌اند.

شمار میلیونی و هر دم فزاینده‌ی کودکان کار، جدا از افزایش شدید نرخ بیکاری بیش از ۱۲ میلیونی، مرگ و میر، زندان و بیماری و از کار افتادگی بزرگسالان است. این پنجه مرگ حکومت و مناسبات سرمایه‌داری است که نان آوران خانه را که روزی در استعمار طبقاتی به هر حال نانی به خانه می‌آوردند به مرگ کشانیده، بیکار ساخته، دستمزدهای‌شان را نپرداخته، گرانی و قحطی آفریده، بدهکار ساخته، به زندان افکنده، بیمار و از کار افتاده ساخته و... به اجبار مرگ از گرسنگی و بی‌نانی، کودکان را به جستجوی نان، به گرداب مرگ افکنده است. عامل این جنایت، مناسبات و حکومتی است که غرق در فساد سیستماتیک، هستی و دسترنج همین طبقه را به گسترش نظامی‌گری در منطقه، تروریسم و جنگ‌های نیابتی، تلاش بر دستیابی به سلاح هسته‌ای و موشک‌های قاره پیما و انباشت میلیاردها دلاری کرده است. بنا به گزارش رویترز، گوشه‌ای از دارایی ولی فقیه‌اش، علی خامنه‌ای در سال ۱۳۹۷ تنها در «ستاد اجرایی فرمان حضرت امام» «بالغ بر ۹۵ میلیارد دلار» تخمین زده شد. سوی دیگر این سرقت حکومتی و مناسبات طبقاتی است که کودکان کار و تهی دست، روزانه هزار هزار به گرداب مرگ پرتاب می‌شوند.

در چنین شرایط و حکومتی است که کودکان کار در برابر مرگ از گرسنگی یا باید به کارگاه‌های زیرزمینی جان ببازند و یا روی به خیابان‌های بیابورند. بنا به یک گزارش، آنچه که کودک کار روزانه در کارگاه‌ها به دست می‌آورد بین ۵ تا ۱۰ هزار تومان، اما در خیابان‌ها ۷۰ تا ۱۰۰ هزار تومان نوسان دارد. کار در خیابان، با پذیرش هرگونه خطر تعرض و بیماری و مرگ گزینه‌ای است، برای یک نان شاید که خانواده تا فردایی دیگر، داس مرگ را کمی از گلو دور سازد. از همین روی، کودک کار به خیابان روی می‌آورد. اگر کودک کار دختر زیر تهدید هرگونه تعرض و تهدید در کارگاه‌های قالی بافی تا ۱۲ ساعت در یک جای نمود و بیماری آور روی دار قالی کاری بیابد، از «خوش شانس» اوست.

در کشتار و همه‌گیری انواع بیماری‌ها و مرگ‌ها، از جمله ویروس کرونا، در خیابان‌ها و شاه‌راه‌ها و کوچه‌ها و پارک‌ها، کودکان کار، کیسه به دست میان زباله‌ها به دست و کول بار زباله بردوش، می‌گردند، گل و اسپند و چیزی برای فروش، به دست فروشی و برای تمیز کردن شیشه‌های خودروها دوان دوان به استقبال مرگ می‌روند. در چنین شرایطی است که بنا به گزارش روز جمعه، ۱۱ مهر ۱۳۹۹، خبرگزاری بُرنا، از قول حسین کرمانپور، مدیر درمانگاه اورژانس بیمارستان سینا، از افزایش آمار درگیری کودکان با ویروس کرونا خبر داد و افزود که «تاکنون بیش از ۳۰ هزار فرد زیر ۱۸ سال در ایران به کرونا مبتلا شده‌اند. به گفته وی، از میان این مبتلایان، نزدیک به ۳۰۰ نفر فوت کرده‌اند». آشکار است که کودکان بی‌پناه کار که از حق شناسنامه و دفترچه بیمه محرومند و روزانه با داس مرگ مناسبات بی‌رحمانه سرمایه‌داری و حکومت‌اش درو می‌شوند و در هیچ بیمارستانی‌هایی که برای یک آزمایش کرونا نزدیک به یک میلیون تومان و برای بستری شدن و مراقبت‌های ویژه روزانه چندین میلیون تومان هزینه در بر دارد، راهی ندارند، جزو این آمارها نیستند.

آشکار است که با گذشت ۴ سال پس از این بررسی، با افزایش بیکاری و گرانی و بی‌ارزش شدن پول ایران و تنگدستی و مرگ و میر والدین و نان آوران خانواده، کودکان بیشتری برای کار و نان به خیابان‌ها پرتاب شده‌اند. در این صورت با افزایش ۴۵ درصدی سال ۹۰ تا ۹۵ از سال ۹۵ تا ۹۹ این روند دو برابر شده و به شمار مبتلایان نسبت با نیمه‌ی اول سال ۹۰ به دو برابر یعنی افزایش ۹۰ درصدی نسبت به دهه نخست رسیده است. چرایی افزایش تصاعدی ایدز در میان کودکان خود به تحقیق و مجال دیگر نیاز دارد، اما تجاوز به کودکان، به اعتیاد کشاندن کودکان، استفاده از سرنگ‌های آلوده، عفونی شدن کودکان به وسیله زباله‌ها و سرنگ‌های آلوده و اشیاء برنده‌ی آلوده به ویروس ایدز و هیپاتیت و دیگر میکروب‌ها می‌توانند از جمله علل سرایت و افزایش مبتلایان به ایدز و دیگر عفونت‌ها باشند.

بنا به همان بررسی بالا: «۷۲ درصد این کودکان گفته‌اند دوستانشان سوءمصرف مواد مخدر داشته‌اند و این نشان می‌دهد که این کودکان با

تعیین تعداد دقیق کودکان کار در ایران غیر ممکن است. به آمارهای دولتی اصلاً نمی‌شود اعتماد کرد. اما تنها آماري که در دست است، همین آمار بسیار غیرقابل اتکا دولتی است. به ناچار تنها برای نشان دادن گوشه‌ای از شرایط کودکان کار به گزارش‌ها و آمار دولتی رجوع می‌شود. آمار رسمی حکومتی، شمار کودکان کار زیر ۱۸ سال در ایران را «یک میلیون و نیم» نفر گزارش می‌دهد. این آمار، تنها یک قله از کوه یخ است. این آمار، همانند تمامی آمارهای دروغین رژیم، دستکم پنج برابر کمتر از آمار یکی از رسانه‌های مجاز دولتی است. بنا به گزارش سایت خبری «رویداد ۲۴» که به عنوان سوپاپ اطمینان دولتی مجاز است که بعضی خبرها را منتشر کند، روز ۱۵ فروردین ۱۳۹۹ گزارش داد که بر مبنای یک برآورد «تعداد این کودکان تا هفت میلیون نفر هم تخمین زده شده و ممکن است با احتساب کودکان کار خانگی آمار به این تعداد رسیده باشد».

آمار کودکان کار بیش از گزارش‌های بالاست، اما حتی اگر یک کودک در هر جامعه‌ای برای گذران زندگی خود و خانواده، ناچار باشد از درس و آموزش و گذراندن تجربه‌های شیرین و معمولی دوران کودکی محروم بماند و آن هم آنگونه که در ایران رواج دارد به کار اجباری بپردازد، آن جامعه بیمار است. کار کودک و شرایط کودکان کار که به توهین آنرا «کودکان خیابانی» می‌نامند، در ایران یک نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت است.

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ایرنا، در گزارشی درباره کودکان کار اعتراف می‌کند که: «بر اساس داده‌های مرکز مطالعات راهبردی وزارت کار از حدود ۹ میلیون کودک ۱۰ تا ۱۷ سال، ۴۰۹ هزار کودک فعال در عرصه کار یا در جستجوی کار در کشور شناسایی شده‌اند که ارتباط مستقیمی با فقر در خانواده دارد و کار عمده آن‌ها در ایران دستفروشی، گل‌فروشی، فالگیری و زباله گردی است.» بنا به گزارش دولتی، این رقم تنها کودکان کاری را نشان می‌دهد که شناسایی شده‌اند، اما از آنجا که تعداد زیادی از کودکان کار را کودکان بدون شناسنامه کارگران مهاجر افغان یا با مادر ایرانی تشکیل می‌دهند که محروم از شناسنامه و برگه شناسایی و هویت محکوم شده‌اند، می‌توان شمار بیش از ۱۰ میلیونی کودکان کار را حدس زد.

می‌شوند و بدون ثبت رسمی به ازدواج ناچار می‌کنند.

بنا به آمار سال ۱۳۸۹، تعداد ۳۷۰۰۰ کودک ۱۰ تا ۱۸ ساله طلاق گرفته یا بیوه بوده‌اند. بیشتر این ازدواج‌های اجباری خانواده‌ی تهی دست در برابر پول صورت می‌گیرد و پی‌آمدهای این بردگی، افزایش پلی‌گامی یا چندزنی محرومیت از تحصیل فرار از خانه، خودکشی و جنایت می‌شود. این آمار هولناک به ویژه در ده ساله‌ی اخیر به طور فاجعه‌باری افزایش یافته است.

براساس سرشماری سال ۹۰ در گروه سنی بالای شش سال، ۹ میلیون و ۷۱۹ هزار نفر در کشور، خود را بی‌سواد مطلق اعلام کرده‌اند. این رقم بی‌گمان در ۹ ساله‌ی اخیر با توجه به فلاکت‌آفرینی و فساد هر دم فزاینده حکومت و مناسبات حاکم افزون تر شده است. هزینه‌های سنگین آموزشی و غیرممکن شدن ادامه تحصیل کودکان تهی دست، در جامعه‌ی به شدت طبقاتی و به فلاکت نشانیده‌ی جامعه‌ای است که عامل

دستکم ۲۴ میلیون حاشیه نشین و زیر خط فقر نشاندن بیش از ۷۰ درصد جامعه‌ی ۸۴ میلیونی در ایران اسلامی شده است. وجود مدارس طبقاتی دولتی، نیمه انتفاعی و انتفاعی برای میلیون‌ها کودک از ۱۴ میلیون و ۶۰۰ هزار دانش‌آموزان سال تحصیلی ۹۸-۹۹ ادعایی حکومت اسلامی ماهیت حکومت طبقاتی و غیرانسانی رژیم را نشان می‌دهد. آمار دولتی برای سال ۹۹-۹۸ از ثبت نام

هشت میلیون و ۱۹۶ هزار نفر در دوره ابتدایی خبر داد. با بروز کرونا و تعطیلی مدارس و هزینه‌های سنگین برای ثبت نام در دبستان‌های و دبیرستان‌های دولتی، به عمد عده‌ای را به پرداخت هزینه‌های سنگین و اجباری برای ورود به مدارس غیردولتی و به شدت طبقاتی کرد و میلیون‌ها دانش‌آموز خانواده‌های تهی دست و کارگر را از ادامه‌ی تحصیل بازداشت و به خیابان‌های کار پرتاب کرد.

بنا به گزارش روزنامه حکومتی شرق، در دی ماه ۱۳۹۸ «کمترین شهریه مدارس غیرانتفاعی در مقطع دبستان چهار و نیم میلیون تومان و بالاترین آن در مقطع دبیرستان ۹ میلیون تومان است. این در حالی است که اکثر مدارس غیر انتفاعی برای برنامه‌های فوق العاده مثل آموزش زبان یا موسیقی، هزینه‌های جداگانه‌ای دریافت می‌کنند و گاه مجموع شهریه آنها به ۱۲

میلیون تومان هم می‌رسد.» هزینه‌های

۱۳۹۹، معصومه ابتکار معاون حسن روحانی در امور زنان و خانواده از تعیین سن ازدواج کودک- دختران ابراز خوشحالی کرد و اعلام کرد «بدنبال افزایش سن ازدواج نیستیم» و افزود «از نگاه ما، رسیدن به بلوغ فکری ازدواج کافی است اما حقیقتاً زیر ۱۳ سال، کودک است و تبعات زیادی از نظر جسمی و روحی روانی دارد.» بلوغ فکری بنا به تشخیص سرپرستان مرد و پدر بزرگ و دفترداران مورد تایید حکومت و نیز کارگزارانی حکومتی هستند که تشخیص می‌دهند کودک به سن «بلوغ فکری» رسیده است و یا نه. این سن می‌تواند بنا به قوانین شرع زیر ۹ سال هم کاهش یابد.

معصومه ابتکار (ماریا) که خود در سال ۵۷ مقیم آمریکا و پیوسته به انجمن‌های اسلامی و از دانشجویان «خط امام» اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ است، اینگونه همانند هر زن حزب‌اللهی، از اسارت کودکان پشتیبانی می‌کند و در بخشی دیگر، به لایحه اصلاح سن ازدواج



اشاره کرد و گفت: «در قانون کنونی، کفی برای سن ازدواج نداریم گرچه در تبصره ای مفید شده به نظر قاضی و رای کارشناس، اما از نظر ما مشکلات زیادی در زمینه کودک همسری وجود دارد که آمار ۳۰ هزار ازدواج زیر ۱۴ سال در یکسال شاهد این مدعا است.» بنا به ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی ایران: «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط مصلحت با تشخیص دادگاه صالح». البته قبلاً حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۵ سال و برای پسران ۱۸ سال بود و در شرایط خاص و با ارائه گواهی دادگاه، دختران از ۱۳ سالگی و پسران از ۱۵ سالگی می‌توانستند ازدواج کنند. اما همه می‌دانند ازدواج کودکان به آمار ثبت شده خلاصه نمی‌شود، زیرا شهرها و و به ویژه روستاها در سراسر ایران، کودکان متعه (صیغه)

برای نشان دادن عمق فاجعه، به گزارش‌ها یا بهتر است بگوییم به اعتراف‌های مقامات حکومتی ایران بنگریم: الهام فخاری عضو کمیته اجتماعی شورای شهر تهران، به گوشه‌ای از زندگی کودکانی که به ازای مزد ناچیزی برای باندهایی که خود با پرداخت چند میلیون تومان به شهرداری‌ها و رشوه، اجازه بازیافت زباله‌های یک منطقه را دریافت می‌کنند و کودکان را زیر نام کودکان زباله گرد به شدت به بردگی می‌گیرند، چنین اشاره می‌کند: «این کودکان بدون دستکش، در سطل‌های زباله می‌گردند و به دلیل انجام این اقدامات در معرض ابتلا به ایدز، هپاتیت، کزاز، حصبه، سالک پوستی، انگل‌های روده‌ای، اسهال خونی، فلج اطفال، زانو درد و کمردرد قرار دارند.»

در یک بررسی میدانی مجاز، زیر سانسور و تیغ اختناق از «ابتلا» ۴۵ برابری ایدز در کودکان کار» در سال ۹۵ خبر می‌دهند: «بنا به مطالعه‌ای در سال ۹۰ که روی هزار کودک کار و خیابان انجام گرفت مشخص شد که شیوع ایدز در این کودکان ۴۰ درصد است و میزان ابتلا به ایدز در کودکان کار و خیابانی، ۴۵ برابر سایر افراد جامعه است و این می‌تواند زنگ خطر جدی باشد؛ و پس از آن رئیس مرکز تحقیقات ایدز ایران نیز گفته بود که ۴ تا ۵ درصد از کودکان کار خیابان به ایدز مبتلا هستند که یک سوم آنها ۱۰ تا ۱۴ ساله و دوسوم ۱۵ تا ۱۸ ساله هستند.»

قوانین شرع ۱۴۰۰ پیش حکومت اسلامی که به دلخواه هر آیت‌الله به دلخواه تفسیر و فتوا داده می‌شوند و هیچ حد و مرزی هم نمی‌شناسند و نیز قانون اساسی این حکومت، با شرعی خواندن و قانونی ساختن ازدواج اجباری کودکان دختر زیر ۱۳ سال، بردگی را رسمیت بخشیده است. در پناه این شرع و قانون است که خرید و فروش این کودک-دختران مجاز شمرده شده و به برده‌گی گرفته می‌شوند و یکی از عوامل افزایش کودکان خیابانی و بردگی کودکان هستند. بنا به قوانین شرع، این کودک-دختران، که خانواده‌های تنگدست و بی‌کار و از نان شب گرسنه آنان را به خریداران و بیشتر به کسانی که بنا به آیه‌ها و احکام شرعی، مجاز به داشتن چهار زن با قرارداد دائم و تا آنجا که توان دارند به صیغه گرفتن هر تعداد که دارایی دارند، اجازه می‌دهند تا پیروان این احکام و حکومت، دهها زن و کودک را به مالکیت خود درآورند. این روند فزاینده‌ی فرار و پیوستن هزاران هزار کودک-دختران، برگرداب خیابان‌های مرگ و خودکشی این بردگان شده است.

به گزارش رسانه‌ی دولتی ایرنا، در روز ۲۰مهر

سنگین و اجباری شدن پرداخت شهریه به مدارس دولتی در سال ۹۹ و بی‌ارزش شدن ریال و تعیین دستمزد کارگران در محدوده‌ی ماهانه یک میلیون و ۸۳۴ هزار تومان، سبب پرتاب شدن صدها هزار کودک دیگر به خیابان‌ها شد.

روزنامه شرق وابسته به حکومت اسلامی، جدولی منتشر کرده است از لیست شهریه‌هایی که مدارس ایران اعم از دولتی و غیرانتفاعی در سال جاری از دانش‌آموزان دریافت کرده‌اند. بر اساس این جدول، مدارس دولتی به طور متوسط سالانه ۳۰۰ هزار تومان شهریه می‌گیرند. این رقم برای مدارس نیمه دولتی ۸۰۰ هزار تومان و برای مدارس غیرانتفاعی از چهار تا هفت میلیون تومان است.

بنا به این گزارش «مدارس دولتی در سال تحصیلی جاری تنها برای مقطع کلاس اول بین ۲۵۰ تا ۵۵۰ هزار تومان شهریه دریافت کرده‌اند». وزارت فریبکار آموزش و پرورش حکومت اسلامی، بارها اعلام کرده که تحصیل در مدارس دولتی رایگان است. علاوه بر شهریه‌های یک تا ۱۲ میلیون تومانی، هزینه‌های سنگین دیگری نیز بر گرده‌ی خانواده‌ها زیرعنابینی چون کیف، کتاب، بریایی «جشن تکلیف» یا «جشن شکوفه‌ها»، تهیه لباس ورزشی، مانتو، روسری‌ها اجباری، روپوش و بردن و سرویس رفت و آمد به مدرسه و خانه، نوشت ابزار و... که به چند میلیون بالغ می‌شود، آوار می‌شود. گزارش می‌شود که تنها برای هزینه سرویس مدارس در سال جاری ماهانه افزون بر ۸۰۰ هزار تومان باید پرداخت شود. چنین هزینه‌هایی برای خانواده‌ای با درآمد ماهیانه ۲ میلیون تومان، اگر دستمزدی پرداخت شود و یا اشتغالی داشته باشد، با بیش از دو کودک با بحران اقتصادی و بیکاری و گرانی مرغ آور، هرگز امکان پذیر نخواهد بود.

در گزارشی بنا به اعتراف مرکز پژوهش‌های مجلس که در سال ۹۰ منتشر شد: «بیش از سه میلیون کودک بین ۶ تا ۱۷ ساله از تحصیل بازمانده‌اند که یا به طور کلی به مدرسه نرفته‌اند یا در طول سال تحصیلی و یا بعد از اتمام آن، از ادامه‌ی تحصیل بازمانده‌اند». بنا به گزارش رسانه‌ی حکومتی «سلامت نیوز»: «این آمار، منهای کودکان و نوجوانانی است که در سال‌های قبل از ۱۳۸۵، به دلایل مختلف از تحصیل بازمانده‌اند و هم اکنون از چرخه نوجوانی وارد جوانی شده و پای در دهه دوم زندگی خود گذاشته‌اند».

اصل ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت را موظف به فراهم آوردن امکانات تحصیل رایگان برای همه شهروندان تا پایان دوره تحصیلات متوسطه می‌شمارد. این اصل، به همان سرنوشتی دچار شد که خمینی در سال ۵۷ در قبرستان بهشت زهرا وعده‌ی آنها را از جمله برق و همه چیز مجانی را فریبکارانه وعده داده بود.

با خانه نشین شدن کودکانی که می‌توانستند به هر فلاکتی به آموزش بپردازند، آموزش از راه دور نیز سبب محرومیت از تحصیل صدها هزار کودک دیگر گردید. برای این محرومیت‌سازی، اخیراً به بهانه کرونا از سوی آموزش و پرورش اعلام شد که رفوزه شدن و یا مردودیت از کارنامه دانش‌آموزان برداشته شود و به جای آن «وقفه در تحصیل» گنجانیده شود. این سیاست از سوی حکومت اسلامی سرمایه‌داران به آن انگیزه اعلام شد تا از یک سو، از قبول مسئولیت آموزش و تسهیلات اینترنتی و نیز گوشی و تبلت‌های ضروری برای آموزش میلیون‌ها دانش‌آموز شانه خالی کند و در سوی دیگر، آنان را به ترک تحصیل و پیوستن به کودکان کار را شدت بخشد. حکومت اسلامی از سویی برای فروش تبلت‌های مونتاژ در ایران به قیمت دو و نیم میلیون تومان و به ویژه به عنوان حکومت دلانان، برای رونق بخشیدن برای بازار تبلت با مارک‌های خارجی با بیش از ۵ یا ۶ میلیون تومان و هر روزه گران‌تر از پیش را فراهم آورد و از سویی امکان ادامه تحصیل برای کودکانی که توان تهیه این تبلت‌ها و گوشی‌ها را نداشتند را غیر ممکن ساخت. به اینگونه به گزارشی نبود «۴ میلیون دستگاه تبلت یا گوشی یعنی بازماندن از تحصیل» و محرومیت میلیون‌ها دانش‌آموز روستایی و عشایر که به اینترنت و تبلت هیچ دسترسی ندارند. گفته می‌شود که ۵ میلیون از ۱۵ میلیون دانش‌آموز امکانی برای دسترسی به به گوشی و تبلت ندارند. بنا به اعتراف هدی اسماعیلی، عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس در شهریور ماه ۱۳۹۹: «حدود سه و نیم میلیون دانش‌آموز فاقد موبایل و تبلت هستند».

در چنین شرایطی است که کودکان لایه‌های زیر خط فقر و طبقه کارگر، روزانه هزار هزار به کودکان کار می‌پیوندند، و در حسرت نان و تحصیل در گرداب فقر، جان می‌سپارند، و یا همانند ده‌ها کودک دیگر، به زندگی خود پایان می‌دهند و یا به دست پدران و مادران خود تنها

و یا مرگ دستجمعی به قتل می‌رسند. چندی پیش یک دانش‌آموز ۱۴ ساله کرمانشاهی نیز که در نبود امکان استفاده از «سامانه شاد» حکومتی، برای تأمین یک گوشی برای آموزش از آن سامانه، به کولبری روی آورده بود، در پی سرشلیک ماموران نیروی انتظامی، از کوه سقوط کرد و به دلیل مصدومیت در بیمارستان بستری شد. هفته‌ای نیست که کودک کولبری آماج گلوله‌های تک تیراندازان «جبهه‌ی حق علیه باطل» حکومت اسلامی قرار نگیرند. رسانه‌ها گزارش دادند که در آبادان نیز یک دانش‌آموز ۱۲ ساله در پی فروش گوشی موبایل و دوچرخه‌اش از سوی مادر خانواده برای «پرداخت اجاره خانه» به زندگی خود پایان داد.

کارگر ۱۵ ساله‌ی بوشهری به سبب زندانی شدن پدر و رنج طبقاتی از فقر اقتصادی و آسیب‌های اجتماعی فریاد میلیون‌ها کودک در ایران است. این کودک کار در یک کارگاه سنگ فروشی کار می‌کرد و در پی محکومیت و زندانی شدن پدر، از دو سال پیش ترک تحصیل کرده بود. خودکشی محمد موسوی زاد، ۱۱ ساله از بندر دیر استان بوشهر با طناب دار که از تولیدات حکومت اسلامی است، به خاطر گوشی موبایل و فقر که خودکشی کودک دیگر را استان در پی داشت، تنها دو مورد خودکشی کودکان نیست.

و یا خودکشی دانش‌آموز دختر ۱۱ ساله در مقطع پنجم ابتدایی در شهر ارومیه با مصرف قرص که پس از انتقال به بیمارستان جان باخت. اگر چه دلیل خودکشی این دختر دانش‌آموز هنوز مشخص نشده، ولی بنا به گزارشی دلیل این خودکشی مشکلات اقتصادی خانواده بوده است. بنا به آمار رسمی، سهم نوجوانان در ایران از خودکشی‌های سالانه بیش از ۷ درصد است. باز هم این آمار رسمی هست و آمار واقعی باید چند برابر این باشد که گواه بر یک فاجعه دیگر تحت حاکمیت اسلامی سرمایه است. خودکشی فزاینده کودکان در ایران در سال‌های اخیر، برای میلیون‌ها خانواده به کابوسی شبانه روزی تبدیل شده است.

حکومت اسلامی که با شادی بیگانه است و با مرگ آشنا و زندگی می‌ستاند، با دهن کجی نام «شبکه‌ی اجتماعی دانش‌آموزان» خود را شبکه‌ی «شاد» نام نهاده است! شبکه‌ای که مانند همه‌ی شبکه‌های حکومتی جمهوری اسلامی، از آن فریب می‌برد و مرگ می‌آفریند.

۲۱،۱۰،۲۰۲۰



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

پیمان ارتجاع علیه کارگر و سوسیالیسم!

افراد بی‌عنوان "پیمان نوین" رضا پهلوی تلاشی دیگر برای سر و سامان دادن به صفوف ارتجاع سرمایه با هدف اعاده نظم سرمایه داری است. ایران در تب سرنگونی خواهی میسوزد، نفرت انباشته شده در جامعه بی حد و حصر است، طبقه کارگر و مردم زحمتکش در منگنه بیماری و فقر و فلاکت و استبداد با اعتراض و اعتصاب راهی برای برون رفت میجویند و انتقاد کارگری و سوسیالیستی هر روز جای محکمتری در سیاست ایران پیدا میکند. جامعه قطبی تر از هر زمانی است و امکان تلاقی سیاسی و بهم خوردن اوضاع بسیار بالاست. تشدید تحرک نیروهای طبقه بورژوازی ایران، اعم از حکومتی و اپوزیسیونی، در مقابل این وضعیت مشخص برای مصون داشتن نظم سرمایه و سنگربندی در مقابل هر تحول انقلابی است. "پیمان نوین" جلوه ای دیگر از صفتبندی بورژوازی در مقابل طبقه کارگر در کشمکش طبقاتی جاری بر سر آینده ایران در متن یکدوره ملتهد سیاسی است.

بورژوازی از اینرو که کهنه است و نظام بردگی مزدی را پاس میدارد، راه حلپایش هم واپسگرا و عتیق است. "پیمان نوین" رضا پهلوی نه پیمان است و نه حاوی نکته نوینی است، تکرار ملال آور شعارهای کهنه و سیاستهای ناکام شده در یک بسته بندی جدید است. نه جنجال رسانه های قلم به مزد، که روزی بلندگوی اصلاح طلبی اسلامی و آخوند و روزی تریبون اعاده سلطنت و "شاهزاده" اند، نه حمایت جمهوریخواهان و ناسیونالیستهای متشکل در "شورای مدیریت گذار"، نه دفاع فالانژیستی شبکه فاشیستهای فرسگرد از این پیمان، نتوانست جانی به تلاش جدید برای آترناتیوسازی بورژوائی بدهد. به نظر "پیمان نوین" مرده بدنیا آمده است.

ما بعنوان نیروهای چپ و کمونیست، کسانی که بروشنی ماهیت و محتوای پروژه های آترناتیو سازی اپوزیسیون بورژوائی را افشا و به آن اعلان جنگ کرده ایم، بعنوان بخشی از جنبش دهها میلیونی طبقه کارگر و مردم خواهان برابری و رفع تبعیض که برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورائی و کارگری مبارزه میکند، اعلام میکنیم:

ما بعنوان نیروهای چپ و کمونیست، کسانی که بروشنی ماهیت و محتوای پروژه های آترناتیو سازی اپوزیسیون بورژوائی را افشا و به آن اعلان جنگ کرده ایم، بعنوان بخشی از جنبش دهها میلیونی طبقه کارگر و مردم خواهان برابری و رفع تبعیض که برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورائی و کارگری مبارزه میکند، اعلام میکنیم:

در ایران سناریوی خمینی قابل تکرار نیست. کارگران و مردم ایران چهل و دو سال قبل رژیم سلطنتی را سرنگون کردند. اعاده سلطنت که با یک قیام مردمی جارو شد و تعویض ولی فقیه با شاه راه حل نیست، توهین به شعور مردم ایران است. سلطنت و اسلام هردو به گذشته تعلق دارند، آینده را نیروهائی میسازند که در کار سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی اند. سیاستهای پوپولیستی "همه باهم" و یا شعار مذهبی و خرافی "مبارزه با اهریمن" تنها با ریشخند کارگران و مبارزان آزادیخواه و فهیم بدرقه میشود. رژیم چینج و حمله نظامی که توسط بخشی از اپوزیسیون بورژوائی مستقیم و غیر مستقیم حمایت و تبلیغ می شود، افقی ندارد و تا اطلاع ثانوی سربازان "وطنی" ناتو باید در اتاق انتظار بمانند. توصیه گسترش سیاست "نافرمانی مدنی" و فشار کنترل شده در پائین بعنوان ابزاری در معامله و بند و بست در بالا، خط مشی مشترک این نیروها برای تبری جوئی از عمل انقلابی است. امری که آنها را همراه با بخشی از رژیم و نیروهای نظامی خواهان یک دولت انتقالی میکند که باید با سناریوی "انقلاب مخملی" متحقق شود. اما این تصور که با چهار تظاهرات کنترل شده و "مسالمت آمیز" و حمایت دولت آمریکا و در بوق کردن

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

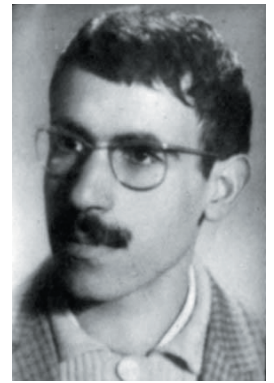
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۲۴ مهر ماه ۱۳۹۹ - ۱۵ اکتبر ۲۰۲۰

امضاها: اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران،

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست،

سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت.



چهره های ماندگار:

صمد بهرنگی

چهره های ماندگار این شماره ی "جهان امروز" بخش دوم و پایانی در باره صمد است در حالیکه روز آموزگار را داشتیم و مهرماه که میلیون ها کودک در ایران از تحصیل محروم شده اند و کودکان کار و تهی دست در گرداب مرگ.

چهره ای ماندگار که زندگی اش، حماسی ترین داستان او بود!

وجود دارد؟...»

همه اش که نباید ترسید، راه که بیفتیم ترسمان می ریزد!

به سراغ من بیاید. اما من تا می توانم زندگی کنم، نباید به پیشواز مرگ بروم. البته یک وقتی ناچار با مرگ روبرو می شوم - که می شوم - مهم نیست. مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد. برادر دیگر حمید، رفیق منوچهر سلحشور از رهبران آگاه و شجاع سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر در دوم بهمن ماه ۱۳۶۱ در تهران تیرباران شد.

«ماهی سیاه کوچولو»، روایتگر صمد بود، زندگی صمد، همان زندگی ماهی سیاه کوچکی بود که چرخیدن در برکه ای خرد را بر نمی تابد و باید که برای یافتن حقیقت به سوی دریا به راه می افتاد. «ماهی سیاه کوچولو»، پند پرهیزکاران را نمی پذیرفت و در جستجوی تجربه و در جستجوی معنای زندگی بود. دیگران به عافیت جویی، اندرزش می دادند و برخی به نیشخند به جثه ی خردش اشاره می کردند و از ناتوانی او از نیرومندی دشمنان به گوشش اش می خواندند، از جمله «مرغ سقا» که بی رحم بود و مرگ آور و ماهی خوار.

مادر او را به وابستگی به چارچوب خانه می خواند: «مادر: جویبار که اول و آخر ندارد، همین است که هست... به هیچ جا نمی رسد. پاشو بریم گردش.»

ماهی سیاه: نه مادر، من دیگر از این گردش ها خسته شده ام... من می خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی و دیگر هیچ؟

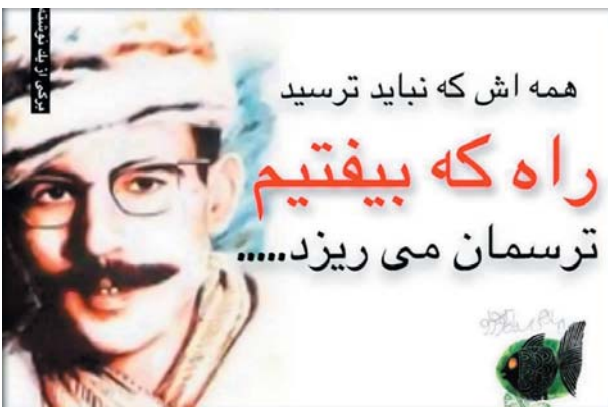
او از روزمرگی و تکراری که رشدی در بر نداشت، گریزان بود. دیگران به او می گفتند: «اگر مرغ سقا نبود با تو می آمدیم. ما از کیسه مرغ سقا می ترسیم.»

شماها زیاد فکر می کنید، همه اش که نباید فکر کرد. راه که بیفتیم، ترسمان به کلی می ریزد.» نامه صمد به برادر بزرگترش - اسد همان پیام ماهی سیاه را دارد:

«غرض رفتن است... اینکه می دانیم نخواهیم رسید... نباید ایستاد، وقتی هم مردیم، مردیم به درک...»



کتاب «ماهی سیاه کوچولو» را صمد، در زمستان سال ۱۳۶۶ نوشت و، با تصویرگری در سال منتشر کرد، اما صمد در جاری ارس راهی دریا شده بود. کتاب جایزه ششمین نمایشگاه کتاب کودک در بلونیای ایتالیا و دیپلم افتخار جایزه ی چک اسلواکی برای تصویرگری کتاب کودک در سال ۱۹۶۹ را دریافت کرده است. این کتاب به فیلم در آمد و در شهرهای مختلف ایران، به صحنه تئاتر رفت. شهر مسجد سلیمان که خلخال جلااد آنرا مسکو سلیمان نامیده بود، با بازی نوجوان کمونیست حمید سلحشور ۱۲ ساله در نقش ماهی سیاه کوچولو روی صحنه رفت. حزب الله به انتقام، با خودرویی که سه سرنشین داشت، حمید را که همراه رفیق اش با موتور سیکلت برای پخش اعلامیه «سازمان رزمندگان طبقه کارگر» رفته بود زیر



گرفت. حمید در شهر نفت و کار، ماهی سرخ کوچولویی بود شناخته شده و خود در شهر، نقش ماهی سیاه کوچولو را بازی کرده بود. او در این ترور جان باخت و در بزرگداشت او هزاران نفر در مسجد سلیمان گرد آمدند. سنگ نوشته ی گور حمید پیام مشهور و جاودانه ی صمد است: «مرگ خیلی آسان می تواند الان

صمد بهرنگی خود ماهی سیاه شجاع و آگاهی بود و چهره ای ماندگار که زندگی اش، حماسی ترین داستان او بود که تجسم چگونگی بودن را در «پرورش» و فرارویی «دانش» خویش و انتقال آن ها به دیگران معنا بخشید. او به همان گونه که «امیر پرویز پویان» از بنیانگذاران «چریک های فدایی خلق» و از چهره های ادبیات پیشرو بیان کرده بود: «چه گونه بودن را دانستن از آگاهی به چرا بودن بر می خیزد و آنان که آگاهی خویش را باور دارند می دانند که چه گونه باید بود... باورداران راستین تکامل، بی گمان داندگان راستین چرا بوده اند. از آن پس چه گونه بودن پاسخی نخواهد داشت جز در روند این تکامل، نقشی خلاق و بی شایبه داشتن.»

با مرگ صمد، نوشتاری از امیر پرویز پویان با امضا «علی کبیری» نوشتار «جهان بینی ماهی سیاه کوچولو»، شعری از علی رضا نابدل (اوختای) و جلال آل احمد و دیگرانی به یاد و بزرگداشت او منتشر شد.

بهرنگی برای کودکان، جامعه را چون ارگانسمی زنده همانند می سازد و می گوید: «ناخوشی نباید در بدن سالم باشد... فقر، بی عدالتی، بی کاری، مرض و بی دوائی، گرسنگی، ورشکستگی، دروغ، دزدی و جنگ، ناخوشی هایی هستند که فقط در اجتماع ناسالم دیده می شوند و همان طور که در ناخوشی، میکروب آن

را باید شناخت و دوی ضد آن را به ناخوش داد. باید علت همه این بیماری های اجتماعی را هم بشناسیم.» بهرنگی به کودکان پرسیدن را می آموزد، از جمله اینکه: «همیشه از خود سؤال کنید چرا رفیق همکلاسم را به کارخانه قالی بافی فرستادند؟ چرا بعضی ها دزدی می کنند؟ چرا این جا و آن جا جنگ و خونریزی

می‌شد پس به ماهیخوار گفت که او بعد از مردن بدنش پر از زهر می‌شود. ماهیخوار باور کرد و تا دهشتن را باز کرد دید ماهی جست زد و ماهیخوار هم دنبالش رفت و او را خورد. در معده ی ماهیخوار ماهی ریزه ای گریه می‌کرد ماهی سیاه تصمیم گرفت او را نجات دهد پس ماهیخوار را قلقلک داد و ماهی ریزه بیرون پرید و دید که ماهیخوار افتاد توی آب. ماهی ریزه پرسیده بود که خودت چی؟

«فکر مرا نکن، تا این بدجنس را نکشم بیرن نمی‌آیم» و سرانجام مرغ ماهیخوار را از پای در آورد.

صمد بهرنگی قهرمان ساز نیست و نیز بر آن نیست که یک ماهی هرچند خردمند و مسلح و شجاع، به تنهایی قهرمان شود. از ماهی سیاه کوچولو از این پس خبری نیست. او در میان ماهی‌ها ناپیدا و همراه شده است. مارکوس نیز در جنبش زاپاتیستا در چیپاس، به رهبری معاون فرمانده مارکوس‌ها (سب کوماندان) که هیچکس چهره‌ی او را زیر نقاب ندید. مارکوس، افزون بر ۵۰ سال بعد نیز در میان رزمندگان رفت و کسی او را شناخت و ناپیدا شد. این یک رئالیسم حادویی در پراتیک مبارزاتی و منش انسان انقلابی است که نمی‌خواهد خودپسندانه و سلطه‌گرانه، کاریسما باشد و چهره بماند. برای چنین بینش و منشی، همه‌گان رهبرند. ماهی سیاه، نیز می‌تواند هر ماهی دیگری باشد که همراه هم جاری و به سوی دریا روان شده‌اند.

صمد و ارس

حمزه فراحتی، افسر وظیفه و دامپزشک، دوست صمد، روایت او به اینگونه است که در راه رفتن به پاسگاه محل خدمت خود در کرانه‌ی ارس بود که در تبریز صمد را می‌بیند و دو نفره با او همراه می‌شود. وی، در کتاب خاطرات خود به نام «از آن سال‌ها و سال‌های دیگر» می‌نویسد: «ارس درست در پشت پاسگاه جریان داشت. در میان خنده و شوخی، لخت شدند و به آب زدند. [...] پنجاه متری شنا نکرده بود که صدای فریاد صمد را شنید: "کمک! کمک!" بلافاصله برگشت و دید که صمد تا بالای شانه‌هایش توی آب است و هراسان دست و پا می‌زند. بلافاصله چرخ زد و در خلاف جهت جریان آب، رو به سمتی که صمد بود، با تمام قوا دست و پا زد. تقریباً نصف فاصله را طی کرده بود که صمد برای سومین بار صدایش کرد. [...] دید که جریان تند صمد را در خود بلعید.

دید که صمد ناپدید شد. دید که جهان

از او پرسیدند کجام روی و او هم داستان سفر را گفت.

ماهی‌ها بعد از شنیدن حرف‌های ماهی سیاه خواستند با او بیایند اما از مرغ سقا می‌ترسیدند. در اینجا اوج نگاه و زیبایی است: «شب ماهی سیاه خوابید و نصفه‌ی شب بیدار شد و ماه را دید» او با ماه در شب زمزمه می‌کند و به هم سلام دادند. نوری در شب، گفتگویی پر رمز و راز با ماه. ماهی با ماه. ماهی سیاه، برای ماه رازدار است که تمامی ماجراها و تجربه‌های سفر خویش را به ماهی که لبخندی بر لب دارد و راهنمای راه تا «در آن هنگام ابر سیاهی جلوی ماه را گرفت و ماهی دوباره خوابید و صبح زود بیدار شد و ماهی‌های ریزه را دید که می‌خواستند با ماهی سیاه بیایند ولی هنوز از مرغ سقا می‌ترسیدند.»

«شماها زیاد فکر می‌کنید، همه‌اش که نباید فکر کرد، راه که بیفتیم ترسمان به کلی می‌ریزد.» این آغاز پیوستن به جنبش چریکی است. در آن دوره کسانی همه اسیر شده بودند و در قفس کیسه‌ی مرغ سقا، و برخی ترسیده به زاری و التماس افتاده بودند. مرغ سقا از آنان خواست



که برای آزادی خود، باید ماهی سیاه را خفه کنند. «اما ماهی سیا گفت من خودم را به مردن می‌زنم که ببینید شما را آزاد نمی‌کند.» ماهی هراسیده، اما پیشنهاد ماهی سیاه را پذیرفتند «و به مرغ سقا گفتند که او را خفه کرده اند.» ماهی سقا همانند همه‌ی فریبکاران حاکم، «همه را خورد ولی ماهی سیاه خنجرش را کشید و کیسه مرغ سقا را پاره کرد و از دست مرغ سقا فرار کرد و به گله‌ی ماهی‌ها رسید.» ماهی‌های ریز و ترسو برای آزادی خود برآن بودند و در تردید که ماهی سیاه را بکشند. ماهی سیاه آگاه تلاش ورزید آنان را نجات دهد، اما ترس و تردید آنان هلاک جانشان شد.

ماهی‌های دیگر به او گفتند که دریا خوش آمدی. ماهی کوچولو گفت: می‌خواهم گشتی بزنم و بعد با شما همراه می‌شوم و یکی از آن‌ها گفت: «مراقب ماهیخوار باش.» بار دیگر به چنگ مرغ ماهیخوار می‌افتد و این بار با خورد و آگاهی مرغ قاتل را فریب می‌دهد «ماهی سیاه داشت خفه

شب چله، ماهی پیر برای دوازده هزار تا بچه و نوه‌اش قصه تعریف می‌کرد: «یکی بود یکی نبود. یک ماهی سیاه کوچولو با مادرش تنها زندگی می‌کرد. ماهی کوچولو حسرت دیدن ماه در خانه شان به دلش مانده بود.

ماهی و مادرش از صبح تا شب دنبال هم می‌دویدند و بازی می‌کردند. ماهی سیاه از ۱۰۰۰۰ تخم مادرش سالم بود و فقط او باقی مانده بود.

چند روزی ماهی کوچولو کم حرف و ورجه ورجه می‌کرد.

یک روز ماهی مادرش را بیدار کرد و گفت: «من باید بروم و آخر جویبار را و جاهای دیگر را ببینم.» اما مادرش جلوی او را گرفت. اما ماهی سیاه شروع کرد به حرف زدن و از اینکه می‌خواهد پیش از آنکه پیر شود، در جوانی کاری بکند: «من می‌خواهم همه جا را ببینم.» او راه افتاد و از آشبار گذشت و در برکه‌ای افتاد. چند تا کفچه او را دیدند و گفتند: «این چه موجود بد ریختی است؟»

ماهی سیاه، کفچه ماهی‌های خود پسند را که خویش را با اصل و نصب می‌نامد بخاطر خود پسندی‌اشان «نادان خطاب کرد و از آنجا دور شد.» ماهی سیاه وقت را ارزشمندتر از گفتگو با نادانان و کسانی که نمی‌خواهند بشنوند و نه بفهمند، می‌دانست که به هدر دهد. ماهی سیاه، از کفچه ماهی گذشت و بر روی سنگی مارمولکی را دید که در حال حمام آفتاب گرفتن بود و به خرچنگ نگاه می‌نگریست.

ماهی از او هراسید، ترس البته لازمه زندگی بود، اما نه آن هراسی که او را زمینگیر سازد. خرچنگ در تلاش بود که او را فریب دهد و به چنگاش گیرد، اما ماهی سیاه زیرک‌تر از آن بود که فریب بخورد. پسر چوپانی سنگی بر سر خرچنگ پرت کرد. ماهی سیاه مارمولک را در راه دید و او را دارای خرد و نیکی دانست و از مارمولک پرسید: «به من در باره مرغ سقا و ازه ماهی بگو.» از مارمولک آگاه، تجربه‌ها گرفت و در باره رفتار و ماهیت حیوانات خطرناک راه سفر، و تجهیزات و ضرورت راه، بسیار آموخت. ماهی از او که که تجربه و تجهیزات داشت، خنجری گرفت. پس، مسلح شد تا در صورت رویارویی با ماهیخواران و به ویژه مرغ سقا «بتواند کیسه مرغ سقا را پاره کند و به او گفت که ماهی‌هایی مثل تو هم بوده‌اند که اکنون دسته‌ای تشکیل داده اند.» ماهی در اینجا می‌شنود که باید سازمان یابد و سپاس گفت و رفت، در راه آهویی را دید که تیر خورده، و بعد از ظهر هم چند ماهی کوچک را دید آن‌ها

خاموش شد." در اینجا حمزه فراهتی از زبان سوم شخص سخن می گوید و گویی که نفر دومی نیز به صورت نامرئی در میان بوده! او بی آنکه به روشنی بگوید، به صورت مبهم، می گوید صمد غرق شد.

آنچه آشکار است، این است که صمد بهرنگی در شهریورماه ۱۳۴۷ (در سن ۲۹ سالگی) در و در ساحل روستای جان باخت. اسد بهرنگی، برادر صمد می گوید: «من به وسیله از دوستی شنیدم برای صمد حادثه‌ای پیش آمده. رفته نزد کاظم آن وقت داشت خانه‌اش را درست می کرد. کارش را رها کرد... مطمئن شدیم که صمد در آب غرق شده... قرار شد چهار نفر بروند. دو تا از شوهرخواهرهایم، خودم و ... خلاصه دو روز آواره و سرگردان گشتیم تا بالاخره جسد را پیدا کردیم (۱۲ شهریور در نزدیکی پاسگاه در چند کیلومتری محل غرق شدن). توی یک جزیره ماندی در وسط رودخانه بود. ... بعضی‌ها می گفتند با افسری او را دیده‌اند؛ ولی هیچ کس اطلاع دقیقی نداشت که جریان چه طور بود. دهاتی‌های آنجا خیلی بامحبت بودند جسد را آوردند بیرون و شستند... فقط دو سه تا جای زخم، طرف ران و ساقش بود چیزی شبیه فرورفتگی.» (بهرنگی، اسد، ۱۳۸، برادرم صمد بهرنگی، چاپ سوم)

باور به مرگ صمد آسان نبود به همان گونه که روایت مرگ نیز نمی شد باور کرد. ماجرای از زبان حمزه فراهتی و تنها همراه صمد در این ماجرا ضد و نقیض بود.

جلال آل احمد نخستین کسی بود که به عنوان پدر خوانده ادبیات فارسی در دهه ۱۳۴۰ یادداشت صمد و افسانه عوام را نوشت و مرگ صمد را قتل خواند. او حتی ساعدی را به صورت این شایعه آگاه ساخته بود.

حمزه فراهتی پس از مرگ صمد به اتهام ارتباط با چریکهای فدایی خلق ایران دستگیر و زندانی شد و در باره مرگ صمد خود را مبرا دانست. در مورد مرگ صمد، دستکم چهار کتاب و چندین نوشتار به چاپ رسیده است. برخی همانند اشرف دهقانی و بسیاری دیگر، ساواک را عامل قتل صمد می دانند و برخی، ارس را عامل مرگ می دانند. بسیاری بر آن هستند که صمد شنا نمی دانست اما در آن محل، نزدیک پاسگاه، آب ارس نیز چندان تند و شتابنده و ژرف نبود.

غلامحسین ساعدی نزدیکترین رفیق صمد در گفتگو با ضیاء صدقی در روز شانزده فروردین ۱۳۶۳ (۵ آوریل ۱۹۸۴) در شهر پاریس - فرانسه انجام داده برای نخستین بار پس از ۱۶ سال پس از مرگ صمد روایت دیگری

دارد. در پی این گفتگو بود که هفته نامه آدینه به سردبیری فرج سرکوهی و سپس حمزه فراهتی روایت ساعدی را بازگو کردند.

ضیاء صدقی از ساعدی می پرسد: «شما با صمد بهرنگی هم آشنایی داشتید؟ چون آل احمد می نویسد که خبر مرگ صمد را هم شما به ایشان دادید. آقا واقعاً صمد بهرنگی تا آنجایی که خاطراتان شما را یاری می کند به دست ساواک کشته شده بود؟

من حقیقت قضیه را بگویم. آشنایی من با صمد بهرنگی در سطحی است که من او را از بچگی می شناختم. صمد محصل دانشسرای مقدماتی بود و من اصلاً نمی شناختمش، مثل هزاران نفر دیگر، توی کتابخانه آمد با ترس و لرز، من آنجا بودم دیدم یک بچه‌ی جوانی آمد و لباس ژنده‌ای تنش است و «چه باید کرد» چرنیفسکی را می خواهد...

- در کتابخانه کجا آقا؟

- یک کتابفروشی بود.

- کتابفروشی روبروی دانشگاه، یکی از آن کتابفروشی‌ها؟

- نه، تبریز را می گویم. کتابفروشی «معرفت» بود. حتی گفت که این را می خواهم و یارو گفت همچین کتابی نیست. من تعجب کردم که این بچه چه جور می خواهد این را. بعد صدایش کردم، ترسید. من یک مقداری از کتاب‌هایم را از قبل از ۲۸ مرداد قايم کرده بودم توی صندوق و توی یک باغ چال کرده بودیم. گفتم من دارم و با من راه افتاد و آمد، یعنی از وقتی که محصل بود من او را شناختم تا دم مرگش. این قضیه اینکه صمد را ساواک کشته به نظر من اصلاً واقعیت ندارد. صمد توی رودخانه ارس افتاد و مرد و آدمی که با او همراه بوده و به عنوان عامل قتلش می گویند، یک افسر وظیفه بوده که من بعداً او را هم دیدم. آدمی بود که با سعید سلطانپور کار می کرد و موقعی که سه نفری آمده بودند در تبریز و کمیته ... را تشکیل داده بودند، یکی از آنها همان آدم بود که با صمد بود. صمد آنجا مرده بود و بعد این شایعه را در واقع آل احمد به دهان همه انداخت. برای اینکه یکی از خصلت‌های عمده جلال آل احمد، من نمی گویم بد است یا خوب است و شاید هم اصلاً خوب است، یک حالت Myth (اسطوره) ساختن و Myth پروری است و وقتی Myth می سازد می تواند مثلاً دشمن را بیشتر بترساند. ولی نوشته یادم هست، که نمی دانم صمد مرده در چیز یا کشته شده. و این قضیه یواش یواش تبدیل شد به یک نوع چطور بگویم، اغراق‌گویی، نه در مورد صمد بلکه در مورد خیلی دیگران. خوب خود آل احمد وقتی مرد، من این را می دانم که دقیقاً تهدیدش کرده

بودند که به هند تبعیدت می کنیم. خوب توی اسلام سکنه کرد و همه جا باز پر شد که او را کشتند و آنوقت یک محیط شهید پروری درست شد...

«اگر یک وقتی ناچار با مرگ رو به رو شدم - که می شوم - مهم نیست، مهم این است که زنده گی یا مرگ من چه اثری در زنده گی دیگران داشته باشد؛ همه اش که نباید ترسید... راه که بیفتیم... ترس مان می ریزد... همه اش که نباید ترسید... راه که بیفتیم... ترس مان می ریزد...!»

چکامه‌ی شیرکو بی کس از کردستان در عراق برای صمد از آذربایجان در ایران در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ خورشیدی) به زبان کردی سورانی نشانه‌ی همبستگی و درد مشترکی است تا قفس تاریک و مرزبندی های قومی در هم شکسته شود.

کاش... کاش این هیولا، از آن گونه سر، هزار می داشت؛ هزاران می داشت

احمد شاملوی همیشه ماندگار در سال ۱۳۵۱ به مناسبت ۲ تیر زاد روز صمد، نوشت:

«تجلی چهره‌ی صمد - روشن فکر آزاده‌یی که مجموعه‌ی آثارش از هفت هشت قصه‌ی کوتاه و بلند برای کودکان، چند مقاله‌ی دراز و کوتاه در زمینه‌ی مسائل تربیتی، و چند یادداشت از فلکلور آذربایجان بر نمی گذرد می باید برای جامعه‌ی روشن فکری ما هم چون کلاه بوقی بلندی تلقی شود که در مکتب‌خانه‌های قدیم بر سر بچه‌های تنبل می گذاشتند. می گویم برای این که شعشعه‌ی چهره‌ی یکی چون صمد، بیش از آن که به خاطر والایی ارزش‌های انکار ناپذیر شخص او باشد معلول بی‌نوری و خاموشی "جامعه‌ی روشن فکری ما" است.

می بینم که چون وجود ارزنده و مغتنمی نظیر صمد بهرنگی از دست می رود؛ نخ‌ی از یک طناب نمی برد و حلقه‌یی از یک زنجیر نمی گسند و مبارزی بر خاک نمی افتد، بل که (به زعم کانون نویسنده‌گان ایران) "فقدان او خلاء جبران ناپذیر برای ما به وجود می آورد و خسارانی است برای جامعه‌ی ما!" - چنین است، و هم بدین سبب باید افزود که "نیز، اوج رسوایی است برای جامعه‌ی ما که نمی تواند نبود صمد را با صمدی دیگر پر کند. اما هم چنان از جامعه‌ی ما دم می زند!

... حق این است که او را در شمار وارسته‌گان بی مرگ بشماریم حتا اگر در گرما گرم جوانی به آب سرد ارس نمی رفت و عمر نوح می کرد، و به مرگ طبیعی در می گذشت.



چرا که بی‌گمان در روزگار ما که دریافتن و دم برنیاوردن هم چون سرمایه‌ی عظیم پشتوانه‌ی زنده‌گی مادی روشن‌فکران می‌شود و در سراسر جهان، هنر و دانش را چراغی می‌کنند که چون پیش پای غارت‌گران ماده و معنای خلاق بگيرند از منافع غارت‌گری‌ها

دست‌مزد های عظیم به نصیب می‌برند، پذیرفتن زنده‌گی سرشار از محرومیتی هم چون زنده‌گی صمد، پذیرفتن ریاضتی است که شهادت شهدایی چون منصور حلاج در برابر آن حلاوت عروسی با دختر زیبای قارون.

آیا به راستی در زمانه‌ی بی‌که در شهرهای پر ناز

موجودی یگانه است: مرگی که به راستی ایجاد خلاء می‌کند.

شهری است که ویران می‌شود، نه فرونشستن بامی؛ باغی است که تاراج می‌شود، نه پرپر شدن گلی؛ چل چراغی است که در هم می‌شکند، نه



و نعمت، فکر و هنر خلاقیت را به گران‌ترین قیمت‌ها می‌توان فروخت و از ره‌گذر این چنین کسب پر برکتی به نعمت‌ها و قدرت‌ها و امنیت‌های حسرت‌انگیز می‌توان رسید،

عمر و جوانی بی‌بازگشت را بی‌دریغ به کوه و صحرا ریختن و بار تعهدی کمرشکن را بر شانه‌های ضعیف خویش کشیدن و با فریب و ریا در افتادن و یک پا چارق یک پا گیوه، کولی‌وار، آواره‌ی کوه و صحرا شدن و به نان خشکی ساختن و خورجینی از کتاب بر دوش از کوره دمی به کوره دمی رفتن و زنده‌گی را وقف تعلیم کودکان ده‌های دورافتاده کردن و (به قول جلال) وجدان بیدار یک فرهنگ تبعیدی شدن، تن دادن به شکنجه‌ی نیست که از زخم شمشیر و نیزه برداشتن و به خاک هلاک افتادن - حتی اگر به دفاع از حقانیت خویش باشد - بسی تلخ‌تر است؟ و آیا زنده‌گی از این دست، هر چند درازتر بگذرد تلخی بیشتری نمی‌چشانند؟

پس دم از "جامعه‌ی ما" نزنیم؛ یا اگر می‌زنیم سخن از "خلاء جبران‌ناپذیر" به میان نیاوریم؛ که اگر "جامعه‌ی ما" بی‌وجود داشت مرگ او خلئی ایجاد نمی‌کرد،

بل که تنها حسرتی و دریغی به مرگ انسانی خوب و بزرگ از خیل انسان‌های خوب و بزرگ: - حسرت به فرو ریختن باور نکردنی بامی بلند در شهری، پرپر شدن گلی جان‌بخش در باغی، خاموش شدن شمعی در چل چراغی، و از پا در آمدن مبارزی در سنگری.

اما (متأسفانه) همه می‌دانیم که چنین نیست؛ و آنچه مرگ صمد را تلخ‌تر می‌کند از دست رفتن

- تلخون و چند قصه دیگر، ۱۳۴۲
- بی‌نام، ۱۳۴۴
- ، ۱۳۴۴
- ، پاییز ۱۳۴۶
- ، ۱۳۴۶
- ، آذر ۱۳۴۶
- ، ۱۳۴۶
- ، تهران، ۱۳۴۷ با که تصویرهای این کتاب جایزه براتیسلاوا را از آن خود ساخت.
- ، ۱۳۴۷
- - ۱۳۴۷
- ، تابستان ۱۳۴۷
- کوراوغلو و کچل حمزه، تابستان ۱۳۴۷
- افسانه‌های آذربایجان ترکی
- کلاغ‌ها، عروسک‌ها و آدم‌ها
- آه! ما الاغ‌ها
- دومرول

- پاره‌پاره (مجموعه شعر از چند شاعر)، تیر ۱۳۴۲
- کندوکاو در مسائل تربیتی ایران، تابستان ۱۳۴۴
- افسانه‌های آذربایجان (ترجمه فارسی) - مجلد ۱، اردیبهشت ۱۳۴۴ (همراه با بهروز دهقانی)
- تاپما جالار، قوشما جالار (مثل‌ها و چیستان‌ها)، ۱۳۴۵
- افسانه‌های آذربایجان (ترجمه فارسی) - مجلد ۲، تهران، اردیبهشت ۱۳۴۷ (همراه با بهروز دهقانی)
- انشا و نامه‌نگاری برای کلاس‌های ۲ و ۳ دبستان
- آذربایجان در جنبش مشروطه.
- الفبا ویژه کودکان آذربایجان
- ، ، ،
- مجموعه مقاله‌ها
- فولکلور و شعر

برگردان‌ها

- از انگلیسی و ترکی استانبولی به فارسی و از فارسی به ترکی آذربایجانی (از جمله ترجمه شعرهایی از ، ، ، و
- ما الاغ‌ها! کتابی از، پاییز ۱۳۴۴
- دفتر اشعار معاصر از چند شاعر فارسی‌زبان
- خرابکار (قصه‌هایی از چند نویسنده ترک‌زبان)، تیر ۱۳۴۸
- کلاغ سیاهه - مامین سیبیریاک (و چند قصه دیگر برای کودکان)، خرداد ۱۳۴۸

فرو مردن شمعی؛ و سنگری است که تسلیم می‌شود، نه از پا در افتادن مبارزی! صمد چهره‌ی حیرت‌انگیز تعهد بود. - تعهدی که به حق می‌باید با مضاف غول و هیولا توصیف شود:

غول تعهد! هیولای تعهد!

چرا که هیچ چیز در هیچ دوره و زمانه‌ی هم چون "تعهد روشن‌فکران و هنرمندان جامعه" خوف‌انگیز و آسایش برهم‌زن و خانه‌خراب‌کن کزی‌ها و کاستی‌ها نیست.

چرا که تعهد، ازدهایی است که گران‌بهارترین گنج عالم را پاس می‌دارد: گنجی که نامش آزادی و حق حیات ملت‌هاست! و این ازدهای پاسدار، می‌باید از دسترس مرگ دور بماند تا این گنج عظیم را از دسترس تارجیان دور بدارد؛ می‌باید ازدهایی باشد بی‌مرگ و بی‌آشتی، و بدین سبب می‌باید هزار سر داشته باشد و یک سودا؛ اما اگر یک سرش باشد و هزار سودا، چون مرگ بر او بتازد، گنج، بی‌پاسدار می‌ماند.

صمد سری از این هیولا بود.

و کاش... کاش این هیولا، از آن گونه سر، هزار می‌داشت؛ هزاران می‌داشت. (شاملو - دوم تیر ۱۳۵۱)

کتاب و نوشتارها استان‌ها برای کودکان و نوجوانان

معرفی کتاب:

اخیرا "طوبا کمانگر" بخش‌هایی از سرگذشتش را در کتابی به نام "زنی از جنس آفتاب و مبارزه" انتشار داده است. ما ضمن تبریک به ایشان معرفی این کتاب را درج می‌کنیم:



سخنی با خوانندگان!

عنوان کتابی که پیش روی شماست صمیمانه جوهر آن را بیان می‌کند. واقعیاتی که در این کتاب به تصویر کشیده شده اند، گوشه‌های بسیار کوچکی از رنج و درد و واقعیت‌های تلخ و سخت را واگویی کرده اند. این کتاب از رنج‌های گذشته سخن می‌گوید، رنج‌هایی که هنوز عوارض و زخم‌های آن، بر ذهن و روح افراد این خانواده سنگینی می‌کنند.

نویسنده خود با هزاران شیوه، با وقایع تلخ و شیرینی که در این کتاب به تصویر کشیده شده، در سنین نوجوانی و جوانی پیوند خورده است. او اکنون امیدوار است ذهن زخمی یاری اش دهد، تا خصوصیت‌های بارز و افت و خیزهایی که بر اثر گذر زمان برای خود او و خانواده اش پیش آمده را به تصویر بکشد.

موضوع این کتاب مربوط به سرگذشت خانواده ای است که همراه با انقلاب پنجاه و هفت ایران، بنیاد زندگی شان بطور کلی دگرگون شده و از مسیر عادی خارج گردید. زندگی هر کدام از افراد این خانواده از یک سو صحنه‌هایی باشکوه را به تصویر کشیده و از سوی دیگر اسفناک‌ترین رخدادها و وقایع را شاهد و ناظر بوده اند و از جمله ایشان شاهد مرگ تلخ فرزندان خود و مضاف بر آن شاهد مرگ دهها رفیق و هم رزم شجاع و بی نظیر بوده اند که با بسیاری از آنان مبارزه با استبداد را آغاز کرده بودند.

گاه حافظه سختی‌ها و نگرانی‌ها را چون پتکی مکرر بر ذهن انسان می‌کوبد. اما به صورت معمول تاثیر این اتفاق‌ها، کشمکش‌ها و حوادث ناگواری که بر افراد این خانواده گذشته، همیشه و همه جا، مانند نواری در ذهن ایشان ضبط شده و مانند تابلویی بزرگ برابر ایشان قرار گرفته است و تا به امروز نیز گاه آرامش را از تک تک ایشان از جمله گردآوری کننده و نویسنده این کتاب سلب کرده است.

روزها و ساعت‌هایی هستند که چهره‌های دوست داشتنی، بعد از گذشت سال‌ها زنده می‌شوند و برابر چشم‌رژه می‌روند، آن وقت از خود می‌پرسی اگر این یا آن واقعه روی نمی‌داد، این برادر و خواهر و آن دوست و رفیق من امروز کجا بودند؟! چه می‌گفتند؟ چه می‌کردند و چه زندگی‌ای داشتند. دلت پر می‌کشد و برای اینکه یک بار دیگر دوستان دیرین را ببینی، با آنها درد دل کنی و با بیان این واقعیت‌ها و مرور صحنه‌های اسفبار آن، دورانی بسیار تلخ و تاریک را بیاد بیاوری، دورانی که معضلات و مشکلات دامنگیر فرد فرد این خانواده پر جمعیت شد.

در این کتاب مختصر، تلاش شده تا حد امکان حوادث آن دوره جان گرفته و نشان داده شود که چگونه پس از قریب چهل سال هنوز لحظه‌هایی از آن چنان جان سوز هستند که اشک بر گونه می‌آورند و چگونه این زخم‌ها هنوز هراس عمیق خود را در عمق روان و ذهن ما نشان می‌دهند.

طوبی کمانگر می‌نویسد: «این کتاب تنها بیان درد و سوگواری نیست، بلکه روایتی مستند از جدال و مبارزه بر سر زندگی است. جدالی که لحظه‌های شیرین هم کم ندارد و به زندگی معنا می‌دهد. می‌دانم نویسنده نیستم که بتوانم افت و خیزهای زندگی را به صورتی گیراتر از این بیان کنم، اما می‌توانم به شما اطمینان دهم آنچه می‌خوانید واقعیت‌هایی است که اول بار است بیان می‌شوند. امیدوارم در آینده روایت کامل‌تری از آن حوادث و رویدادها را قلم‌هایی توانا به تصویر بکشند.»

آدرس‌های

حزب کمونیست ایران

و کومه له

نمایندگی کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026

750 26 Uppsala - Sweden

Fax: 004686030981

representation@komalah.org

Tel: 0046 8 6030981

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016

kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018

127 02 Skärholmen

SWEDEN

dabirxane.cpi@gmail.com

صندوق‌های همبستگی کارگری را ایجاد کنیم!

فعالیت خود در میان اعضای این صندوقها روحیه تشکل پذیری، همبستگی طبقاتی و مایه گذشتن از منافع فردی در مقابل منافع جمع را در بین اعضای آن تقویت نمایند. باید به امر آموزش کارگران یاری رسانند؛ بطوریکه کارگران با عضویت در این صندوق‌ها که نوعی از یک تشکل ساده است بیاموزند که چگونه باید در تعیین سیاست، سرنوشت و اداره یک تشکل شرکت و دخالت نمایند، با مقولاتی نظیر اساسنامه، موازین عضویت، حقوق اعضا، تقسیم کار، جایگاه مجمع عمومی و غیره آشنا گردند، با حضور فعال در مجمع عمومی در تعیین سرنوشت تشکل دخیل شوند، از مسئولین حسابرسی کنند و خود مسئولیت بپذیرند.

منابع مالی این صندوقهای کارگری میتواند و باید مستقیماً در جهت کمک به رفع مشکلات مالی کارگران و در جهت خدمت به مبارزات کارگران و جنبش طبقه کارگر علی‌العموم به مصرف برسد. بطور مثال به خانواده‌های کارگران زندانی، به صندوق اعتصاب کارخانه خود و دیگر کارخانجات کمک مالی کنند.

اما باید توجه نمود که رژیم در مقابل ایجاد همین صندوق‌ها توسط کارگران به اشکال گوناگون سنگ اندازی میکند و تلاش میکند تا از طریق عوامل خود مانع فعالیت‌های صندوق شود. بنابراین از یکطرف فقدان آگاهی اعضای این صندوقها در ارتقاء اهداف این صندوق‌ها در راه کمک به مبارزات طبقه کارگر و از طرف دیگر فشارهای رژیم اسلامی به صندوقها مانعی در راه تحول صندوق‌های کارگری است. این موانع باید با فعالیت و تلاش پیشروان جنبش کارگری در جهت ارتقای آگاهی اعضای این صندوقها، با تلاش برای بسیج هر چه بیشتر کارگران برای عضویت در این صندوق‌ها و تبدیل کردن ایجاد این صندوق‌ها به یک سنت پایدار در میان طبقه کارگر، رفع گردد. در شرایط کنونی و با در نظر گرفتن توازن قوای موجود میان رژیم اسلامی و جنبش کارگری و همچنین با توجه به کاردانی و تجارب فعالین و پیشروان کارگری در امر پیشبرد فعالیت‌های علنی این امکان وجود دارد که صندوق‌های همبستگی کارگری را به صورت علنی تشکیل داد و آن را عملاً به رژیم تحمیل کرد.

که خانواده کارگری با خطر ابتلا به کرونا دست و پنجه نرم می‌کند و از امکانات اولیه مقابله با این ویروس مرگبار محروم هستند، کارگران باید به کمک یکدیگر شتافته و همدیگر را یاری دهند و فراتر از آن کمک‌رسانی مالی به یکدیگر را از طریق ایجاد صندوقهای مالی کارگری سازماندهی کنند.

این صندوق‌های مالی می‌تواند به همت و با تلاش و پیگیری خود کارگران تشکیل شود، توسط خود آنها اداره شود، مسئولین این صندوقها با دخالت مستقیم اعضای صندوق انتخاب گردند، همه کارگران بتوانند در آن عضو شوند. این صندوق‌ها مستقل از مدیریت، کارفرما و نهادهای دولتی هستند و موجودی این صندوق‌ها از طریق جمع‌آوری حق عضویت اعضا تأمین میشود. این صندوق‌ها به طور عادی و مطابق نوبت به اعضای خود وام می‌دهند و در موقع پیش‌آمد حوادث غیر منتظره و ناگهانی نظیر بیماری و سوانح محیط کار یا دستگیری در جریان اعتصاب بلافاصله وام ضروری به آنها می‌دهد. اینکه وام ضروری به چه مواردی تعلق می‌گیرد و میزان این وامها چقدر است، وامها چگونه و در چه اقساطی بازپرداخت میشود و نحوه اداره صندوق چگونه است در اساسنامه صندوق تعریف می‌شوند و منعکس میگردد.

صندوق‌های کارگری علنی باید نیازهای مالی اعضا را در محدوده امکانات و مقررات خود تأمین کند و اصولاً علت پایه‌ای عضویت توده‌های کارگران در این صندوق‌ها همین است. توده‌های کارگر از طریق عضویت در این صندوقها می‌توانند مشکلات خود را از طریق تعاونی و تشریک مساعی با هم طبقه‌ایهای خود حل نمایند. کارگران می‌آموزند مشکلاتی که رفع آنها از عهده تک‌تک کارگران، هنگامیکه به تنهایی با آن دست و پنجه نرم میکنند، بر نمایند، در دل یک اتحاد و همبستگی می‌توانند بر این مشکلات غلبه کنند. ایجاد این صندوق‌های علنی می‌تواند منجر به تقویت روحیه تشکل‌پذیری در بین کارگران گردد و موازین دموکراتیک اداره یک تشکل را به کارگران بیاموزد و اینها در گروه فعالیت‌پذیری کارگران پیشرو و مبارز در این صندوقها است. فعالین پیشرو جنبش کارگری باید با

ایجاد پیوندهای رفاقت و دوستی بین کارگران از طریق ایجاد محافل و تشکل‌های مختلف، حتی آن دسته از تشکل‌هایی که مستقیماً تشکل مبارزاتی نیست، برای کارگران از اهمیت زیادی برخوردار است. چون کارگران در این تشکل‌های ابتدائی اولین درسها و فنون تشکل‌یابی و چگونگی متشکل شدن را می‌آموزند، روحیه تشکل‌پذیری - در آنها تقویت میگردد و برای متشکل شدن در تشکل‌های وسیعتر و پیچیده‌تر آماده میگردد. متشکل کردن کارگران در عرصه‌ها و سطوح گوناگون روحیه رفاقت را در بین کارگران تقویت می‌کند، همبستگی طبقاتی شان را در مقابل کارفرمایان و سرمایه‌داران تحکیم می‌نماید و زمینه مناسبتری را بردن آگاهی طبقاتی به میان کارگران فراهم می‌کند. صندوق‌های همبستگی یکی از این نوع تشکل‌های توده‌ای کارگران است. رهبران و پیشروان جنبش کارگری بویژه در شرایط کنونی که شیوع ویروس کرونا هم به دیگر مصائب اضافه شده است لازم است ایجاد صندوقهای تعاونی کارگری و متشکل کردن کارگران حول آن را یکی از عرصه‌های فعالیت خود تلقی نمایند. باید تلاش کرد که ایجاد صندوقهای کارگری به یک سنت پایدار در میان کارگران تبدیل گردد.

در جامعه سرمایه‌داری، اوضاع ناامن اقتصادی و مشکلات مالی و معیشتی همواره گریبانگیر کارگران است، که تخفیف این مشکلات تنها با مبارزه متشکل، و رهائی کامل از آن تنها با نابودی نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم امکانپذیر است. در ایران تشدید بحران اقتصادی و فقر و فلاکت اقتصادی و سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی شرایط دشواری را به کارگران تحمیل کرده است. هنگامی که کارگران در اعتراض و مبارزه بر علیه همین وضعیت دست به اعتصاب زنند، تنگنا و مشکلات مالیشان به عنوان یک اهرم فشار برای مجبور کردن آنها جهت پایان دادن به اعتصاب عمل میکند، خانواده کارگرانیکه در این مبارزه دستگیر میگردند، به شدت در مضیقه مالی قرار میگیرند. همین مشکلات در مواقعی که کارگران با حوادث غیرمنتظره و ناگهانی روبرو میگردند در مقابلشان قد علم میکنند. در این موارد و یا این روزها در هنگامی